برنامه‌اي راهبردي مورد نياز براي رويارويي با چالش‌ها خوانشي در راهبردهاي تقريب

برنامه‌اي راهبردي مورد نياز براي رويارويي با چالش‌ها خوانشي در راهبردهاي تقريب

به عنوان نمونه: راهبردهاي "ايسسكو" و "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" (برنامه‌هاي راهبردي و هدف‌هاي مورد نظر)

علي بن مبارك[1]

پژوهشگر ومتفكر اسلامي تونس

بنام خداوند بخشنده مهربان

اين كار در چارچوب يك برنامه فكري مرتبط با تجربيات "تقريب" و ديدگاهها و تصورات شكل گرفته پيرامون آن قرار دارد و اين نوشته عمدتا به راهبردهاي "تقريب" بمثابة ماده‌اي معرفتي ـ فرهنگي سودمند در تبيين پيش نيازها و چالش‌هاي "تقريب" مي‌پردازد و دو سند مهم و عمده‌اي را كه هر دو با عنوان: "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي" مطرح شده‌اند مورد بحث و بررسي و نقد قرار مي‌دهد؛ سند نخست[2] را "سازمان اسلامي تربيت علوم و فرهنگ" ("ايسسكو") در سال 2004م. منتشر كرد و از سوي

سي‌امين كنفرانس وزراي خارجه كشورهاي اسلامي، مورد تصويب قرار گرفت و سند دوم نيز به صورت مجموعه فعاليت‌هاي هجدهمين كنفرانس وحدت اسلامي كه از سوي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" برگزار گرديد، ارايه شده است.[3]

راهبرد ارايه شده از سوي "ايسسكو"، به عنوان برنامه‌اي از سوي "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" در سي‌امين نشست كنفرانس وزراي خارجه كشورهاي اسلامي كه در ارديبهشت 2003م.[4] در تهران برگزار گرديد، مورد تصويب قرار گرفت؛ مديركل "ايسسكو" ("عبدالعزيز بن عثمان التويجري") در پيش درآمدي كه بر اين استراتژي نگاشته خاطرنشان كرده كه اين "راهبرد" از جمله راهبردهايي است[5] كه سازمان ["ايسسكو"] آنها را از تصويب گذرانده

و در جهت تحقق آنها مي‌كوشد. اين امر باعث مي‌شود تا ما با اين طرح نه به عنوان طرحي‌جدا و بركنار از سياق خود بلكه در چارچوب كلي‌تر و ديدگاه همه جانبه‌اي برخورد كنيم كه "ايسسكو" آنها را از تصويب گذرانده و آنها را پذيرفته (يا به نظر مي‌رسد پذيرفته) است، ولي پرسش اساسي كه ذهن هر پرسشگري را بخود مشغول مي‌كند و "التويجري" در پيش درآمد خود پاسخي به آن نمي‌دهد و در بخش‌هاي مختلف "راهبرد" پيشنهادي نيز خبري از اين پاسخ نيست، مربوط به روابط اين راهبردها با همديگر و آن پيوند پنهان ميان آنهاست. به عنوان مثال، چه رابطه‌اي ميان "راهبرد فرهنگي جهان اسلام" (1991م.) و "راهبرد بهبود و تحول در پرورش اسلامي در كشورهاي اسلامي" از يك سو و "راهبرد تقريب مذاهب اسلامي" (2003م.) از سوي ديگر، وجود دارد.

راهبرد "تقريب" مربوط به "ايسسكو" به شش فصل تقسيم‌بندي[6] شده كه طي آن كوشيده شده همة مسايل مربوط به "تقريب مذاهب اسلامي" مورد بحث و بررسي قرار گيرد ولي بخش نظري ـ تعريفي كه اساسا دو فصل اول و دوم را به خود اختصاص داده، بر كلّ "راهبرد" سايه افكنده و نزديك به چهار پنجم كتاب را در بر گرفته است؛ اين بعد نظريه پردازانه و مبالغه آميز، انعكاسي بر راهبرد پيشنهادي به لحاظ كاركرد و نحوة اجرا و تبديل آن به رفتاري اجتماعي خواهد داشت.

راهبرد "ايسسكو" به عنوان برنامه‌اي از سوي "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" مورد تصويب قرار گرفته است حال آنكه "راهبرد مجمع جهاني" تنها مجموعه مقالاتي است كه در هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي ارايه شده است.[7] اين مقالات به لحاظ اهميت و نيز پيوندي كه با موضوع كنفرانس دارد، با يكديگر متفاوتند. اين تجربه از اين نظر نسبت به تجربيات گذشته متفاوت بود كه با شناسايي صاحبان آن مقالات نمايندگي‌هاي نهفته در برنامه "مجمع" را روشن ساخت؛ اين نمايندگي‌ها اگر

چه مختلف و متضاد به نظر مي‌رسند ولي جملگي منعكس كننده ديدگاههايي است كه چشم به تحقق هدفي دارند كه همواره پيشگامان "تقريب" از ابتداي اين جنبش در "جماعة التقريب" (قاهره) تا به امروز آنرا در سر پرورانده‌اند.

دست‌اندركاران برگزاري و سامان دادن به هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي، مقالات ارايه شده شركت كنندگان را در هفت فصل[8] به عنوان محورهاي اصلي، تقسيم بندي كرده‌اند؛ شايسته يادآوري است كه نتايج علمي حاصل از تحليل "استراتژي" (راهبرد) مجمع، نسبي خواهد بود و حتما بايد در سطوح ديگر اين بحث نيز مورد دقت و ارزيابي قرار گيرد زيرا ما تنها به مقالات عربي بسنده كرده و ديگر متون ارايه شده به زبانهاي فارسي و انگليسي را مورد بررسي قرار نداده‌ايم؛ شايد در صورت بررسي همة مقالات، ديدگاه ارايه شده تكميل گردد ولي در اين مرحله، چنين كاري شدني نيست.

با توجه به دشواري تجزيه و تحليل تمامي آنچه در گفتمان هر دو "استراتژي" وارد شده است، ما كار خود را تنها به دو بخش محدود خواهيم كرد كه آنها را در طرح مسئلة "تقريب" و برنامه‌هاي راهبردي مربوط به آنها، اساسي تلقي مي‌كنيم؛ در بخش نخست به «چند و چون استراتژي و ميزان نياز به آن» مي‌پردازيم و طي آن اين نكته را مورد بحث قرار مي‌دهيم كه اين استراتژي‌ها (راهبرد‌ها) چگونه تلقي شده‌اند؟ و آيا محتواي ارايه شده، به ديدگاههاي دقيق راهبردي پاسخ درست و مثبتي داده است؟ و ديگر اينكه چه برداشتي از برنامه‌هاي راهبردي شده است؟ و چه چشم‌اندازهايي دارند؟ و چگونه مي‌توان موانع و دشواري‌هاي مربوط به آنها را ازميان برداشت؟ و دربخش دوم نيز به: جايگاه آموزش و پژوهش و رسانه‌ها در برنامه‌هاي راهبردي تقريب" مي‌پردازيم و مي‌كوشيم به مجموعه پرسش‌هايي در اين رابطه پاسخ گوييم كه اي بسا مهمترين آنها از اين قرار است: اين دو استراتژي تا چه اندازه توانسته‌اند به گونه‌اي علمي و واقعگرايانه به مسايل آموزشي بپردازند بطوريكه بتوان بر اساس آن روابط موجود در عرصه آموزش و پژوهش‌هاي علمي را با پيش نيازهاي "تقريب" و هدف‌هاي مورد نظر، سنجيد؟ و آيا تدوين كنندگان اين دو استراتژي توانسته‌اند راه‌حلهاي عملي براي تبديل آموزش و پژوهش از مانعي بر سر راه "تقريب" به انگيزه و محرك و پشتيباني براي كوشش‌هاي دست‌اندركاران "تقريب" ارايه دهند؟ و با پرونده‌اي چنين پراهميت، چگونه برخوردي صورت گرفته است؟ آيا برخورد كلي صورت گرفته يا وارد جزييات هم شده و آموزش بر اساس تخصص‌ها و منابع و مراجع نيز تقسيم‌بندي شده است؟ و چگونه مي‌توان برنامه‌هاي راهبردي موفقي در عرصه رسانه‌اي تدوين كرد؟

يكم: چند و چون "استراتژي" و ميزان نياز به آن

"گفتمانهاي استراتژيك" همواره چندين پارادوكس مربوط به چند و چون اين گفتمانها و پيوند آنها با گفتمانهاي ديگر و شالوده‌هايي كه بر آنها شكل گرفته و چگونگي كاركرد آنها و معارف مورد استناد و مخاطبيني كه برنامه‌ها و رهنمودهاي ارايه شده، براي آنها تنظيم شده است را برمي‌انگيزند، ما شاهد گسترش بي‌سابقه‌اي از اين نوع گفتمانهايي كه فاقد ويژگي‌هاي شالوده‌اي و محتوايي است، بوده‌ايم و با نگاهي به عناوين كتاب‌ها و آثار ارايه شده در كتابخانه‌هاي اسلامي، شمار بسيار زيادي از عناوين كتاب و مقالاتي را مي‌يابيم كه استراتژي يا "راهبرد" را يدك مي‌كشند ولي در بعد تحليلي، هرگز با گفتمان "راهبردي" ـ به مفهوم ويژة آن ـ روبرو نبوده و بيشتر با سخنان كلي و توصيفي از حوادث و اتفاقات روبرو مي‌شويم؛ اين امر آشكارا ما را به انديشيدن به روشني مفاهيم و دلالت‌هاي اصطلاح "استراتژي" (راهبرد) و اينكه هدف از برنامه‌هاي مطلوب استراتژيك ـ عنوان محور انتخابي ما ـ كدام است، سوق مي‌دهد. چه كسي اين استراتژي‌ها را تدوين يا وضع مي‌كند و چند و چون تودة مخاطب مورد نظر كدام است؟ و اين استراتژي‌ها چه رابطه‌اي با تاريخ و توصيف وقايع و حوادث آن دارد و چگونه به حال و آينده مي‌نگرد؟ آيا اين استراتژي‌ها (راهبردها) همواره در پيوند با ذهنيت دفاع از خويش است يا فراتر از آن مي‌رود و رسالت روشنگري و عقل گرايي را پيش روي خود قرار مي‌دهد؟ استراتژي‌هاي پيشنهادي تا چه حد از آنچه پيش از آن پيشنهاد شده است، بهره گرفته‌اند؟ و چه ميزان در گسست و جداي از آنها هستند؟ و ضرورت تحول از استراتژي‌هاي نهادي به استراتژي‌هاي ساختاري و تبديل فصل‌ها و بندهاي "تقريب" به فرهنگ و رفتار، تا چه حد مشروعيت دارد؟

ما كوشيده‌ايم به اين پرسش‌هايي كه هر پژوهشگر قرار گرفته در جريان دو "استراتژي" "ايسسكو" و "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" و ديگر استراتژي‌هاي اعلام شده در اينجا و آنجا در عرصه‌هاي متعدد مربوط به "تقريب" با آنها روبرو مي‌شود، پاسخ گوييم. و براي اينكار هفت بند در نظر گرفته‌ايم كه مي‌توانند نماينده ابعاد گوناگون محور: "برنامه‌هاي راهبردي مطلوب" باشند كه عبارتند از:

* از استراتژي‌تا برنامه‌هاي استراتژيك: دلالت‌ها و پيامدها.

* از استراتژي‌هاي گسسته تا استراتژي‌هاي پيوسته در راستاي ايجاد حافظة "تقريبي".

* از استراتژي‌هاي دفاع تا استراتژي‌هاي روشنگري.

* از استراتژي‌هاي خلاف تا استراتژي‌هاي اختلاف.

* از استراتژي‌هاي تاريخي تا استراتژي‌هاي مدرن.

* از استراتژي‌هاي نهادي تا استراتژي‌هاي ساختاري.

* از استراتژي‌هاي علمايي تا استراتژي‌هاي كارشناسان.

1ـ از استراتژي‌تا برنامه‌هاي استراتژيك: دلالت‌ها و پيامدها

شايسته يادآوري است كه سخن از "برنامه‌هاي استراتژيك" مورد نظر، بخشي از فعاليت‌هاي هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي و يكي از بندهاي بيانيه پاياني آنرا تشكيل مي‌داد چه در چهارمين توصيه بيانية ياد شده آمده است: «در عرصه برنامه‌هاي استراتژيك، كنفرانس برآنست كه بايد برنامه‌هاي مناسبي با نگاه به چشم اندازهاي آينده نگرانه تدوين شود.»[9] اين سخن به رغم سادگي، منعكس كننده مجموعه مفاهيم مهمي است كه ما را به انديشة بيشتر به دلالت‌هاي استراتژي و پيامدهاي فكري و اجرايي آن، سوق مي‌دهد. طي همين متن كوتاه، نتيجه مي‌گيريم كه "استراتژي" مورد نظر در حقيقت، مجموعة استراتژي‌هاي فرعي است كه به موازات يكديگر در راستاي تحقق هدف استراتژيك كلي يعني همان هدفي است كه در پيوند ساختاري و اي‌بسا انحصاري به آينده و دلالت‌هاي آن، قرار دارد.

[آيت ا شيخ] محمدعلي تسخيري كوشيد تا در بحث ارايه شدة خود به كنفرانس[10] كه بمثابة "استراتژي" پيشنهادي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" بود، اين ابعاد گوناگون را مشخص سازد و براي اينكار دلالت‌هاي "استراتژيك" را در پيوند با اصطلاح‌هاي ديگري چون: رسالت نهاد، "اهداف رسمي"، "چشم‌اندازها" و ... معين كند و تأكيد نمايد كه اين استراتژي حتما بايد در رابطه با "داشتن ديدگاهي آينده نگرانه" و "برخورداري از توان برنامه‌ريزي استراتژيكي كه رابطه ميان امكانات و فرصت‌ها را مدنظر قرار دهد" كوشا باشد.[11]

به رغم اينكه [آية ا] تسخيري، يك "استراتژيست" نيست، توانست محور اساسي اين گرايش را به دقت، ترسيم كند و از آن فعاليت علمي "به نگرانه‌اي" (استشرافي) سازد كه مي‌توان آنرا در چارچوب "مطالعات و بررسي‌هاي آينده‌نگرانه" قرار داد. ما در برخي مقالات مجله "رسالة التقريب" مواردي يافته‌ايم كه تأكيدي بر همين گرايش است بويژه كه هيئت تحريرية اين مجله، در يكي از شماره‌هاي خود پرونده‌اي ويژة مسايل "استراتژي تقريب"، در نظر گرفت[12] ولي در اين پرونده تنها به مقالات[13] بيست و دومين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي[14] ـ كه ربطي هم به موضوع اين پرونده نداشت ـ بسنده

كرد.

به نظر مي‌رسد كه "طرح استراتژيك" ("ايسسكو") نيز به نوبة خود ضبط، دلالت‌هاي اصطلاح استراتژي را مورد توجه و دقت قرار داده و فصل دوم را به سخن از "مفاهيم تقريب" و منابع آن اختصاص داده و از جمله به مفهوم لغوي و اصطلاحي "استراتژي" (راهبرد) پرداخته است. اين واژه يا اصطلاح به لحاظ زباني به معناي: «فن تدارك و ترتيب ابزارهايي است كه براي فرماندهي ارتش بايد بكار گرفت و از نظر اصطلاحي نيز مراد از آن: «برنامه عملي با هدف حصول نتايج سريع و مؤثر در چارچوب شيوه‌هاي كار و ابزارهاي معين و در راستاي تحقق هدفهاي در نظر گرفته شده با توجه به امكانات موجود و شرايط محيطي و نيز موانع و دشواري‌هاي احتمالي و با هدف انتخاب گزينه‌هايي كه اهداف ما را تحقق مي‌بخشند» است.»[15]

با وجوديكه پيش درآمدهاي لغوي و اصطلاحي در پرداختن به مسايل ديگر، مفيد فايده است ولي در اين مسئله، چندان سودي ندارد زيرا اين اصطلاح، داراي ريشه‌هاي بيگانه است و بهتر آن بود كه به جنبه‌هاي تاريخي اين اصطلاح ـ آنچنانكه در فضاي اروپا نمود پيدا كرده ـ پرداخته مي‌شد، و از آنجا كه مفهوم پيشنهادي، چندان دقيق نيست، مي‌توان آگاهي وضع كنندگان اين اصطلاح نسبت به اهميت ديدگاههاي آينده نگرانه در تدوين استراتژي‌ها و نيز ضرورت تبديل استراتژي عمومي را به: «مجموعه بنيادها و اصول و خطوط اصلي كه روند تقريب مذاهب اسلامي را به سوي تحقق هدف‌هاي موردنظر سوق مي‌دهد.»[16] نتيجه گرفت. تو گويي تحليل "ايسسكو" نيز به نوبة خود به اهميت تبديل اين استراتژي به برنامه‌هايي استراتژيك جدا از هم و در عين پيوسته پي برده است، اين آگاهي مفيد است ولي به دليل محدوديت بهره‌گيري از ساير تجربيات جهاني مربوط به ساير اديان و تمدنها و نيز تجربه‌هاي گوناگون مربوط به تقريب مذاهب اسلامي، فاقد شالودة محكم علمي است.

2ـ از استراتژي‌هاي گسسته تا استراتژي‌هاي پيوسته در راستاي ايجاد حافظة "تقريبي".

تاريخ علم، اساسا مبتني بر نقد و هم پيوندي است؛ هر برنامه و طرحي كه داراي ديدگاهي است و راه حلهايي پيشنهاد مي‌دهد، ناگزير بايد از مجموعه مراحلي به شرح موارد زير گذر كند:

ـ مطالعة وضع موجود و گردآوري همة تجربيات بدست آمده در همان عرصه كه مراد ما در اين چارچوب، تجربيات "تقريبي" است.

ـ تفكيك و تحليل اين تجربيات و روشن ساختن نقاط ضعف و قوت آنها.

ـ مستندسازي اين تجربيات و موارد مربوط به آنها از جمله ديدگاههاي انتقادي و در نظر گرفتن آنها به عنوان منابعي براي استناد طرح پيشنهادي به آنها.

ـ تدوين طرح به صورت دنباله‌اي از كوشش‌هاي گذشتگان.

اين نكته ما را به طرح پرسش بسيار مهمي سوق مي‌دهد و آن اينكه اين دو استراتژي "تقريبي" تا چه حد به خوانش علمي و عميق "ميراث تقريبي" گذشته از آغاز آن با "جماعة التقريب" (قاهره) تاكنون پرداخته است؟ و آيا در ضمن قرائت متن اين دو سند، ما صداي پيشگامان "تقريب" و ديدگاههاي گوناگون فكري و نظريات "تقريبي" آنانرا مي‌شنويم؟ آيا ما در صدد تدوين برنامه‌هاي استراتژيكي مبتني بر گسست يا پيوست يا هر دوي آنها هستيم؟ ما با توجه به اطلاعاتي كه از ادبيات "تقريبي" معاصر و نمونه‌هاي گوناگون آن در اختيار داريم به اين نتيجه رسيده‌ايم كه اين دو استراتژي، تنها در موارد بسيار اندكي، از تجربيات گذشتگان سود برده‌اند، به همين دليل انديشه‌هايي را مي‌بينيم كه امروزه از سوي پژوهشگران و انديشمندان مطرح شده كه پيشگامان اوليه "تقريب"، چه بسا با روشني و وضوح بيشتري نسبت به معاصران، مورد بحث و تجزيه و تحليل قرار داده‌اند. لذا نمي‌توان بدون طرح ديدگاههاي پيشگامان اوليه و بويژه "جماعة التقريب" (قاهره)[17] ـ كه توانستند مسايل مربوط به تقزيب را با جرأت و ظرافت و ديدگاهي "استراتژيك" و شايسته پيگيري و تأمل، مطرح سازند ـ پيشرفت معرفتي و علمي در عرصه "تقريب" دانست.

با وجوديكه "استراتژي" "ايسسكو" به اهميت پيوست به گذشته توجه داشته، ولي به لحاظ سلسله مراتب و اولويت‌هايي كه بايد رعايت كند، دچار سردرگمي شده است چه در فصل نخست اين "استراتژي"با عنوان: "فقه اختلاف و كوشش‌هاي تقريب مذاهب اسلامي"[18] دربارة "اختلاف فرقه‌هاي اسلامي" در گذشته و با ياري گرفتن از احاديثي در اهميت "وحدت و ائتلاف" و با تأكيد بر "احترام گذشتگان به ديدگاههاي مخالف" و ضرورت پاسداري از برادري ديني به رغم اختلاف ديدگاهها، به درازا سخن گفته است و در چارچوب سخن از "كوشش‌هاي تقريب مذاهب اسلامي" به برخي اخبار مربوط به گذشتگان در عصر صحابه و پيشوايان مذاهب و به تجربه "الجامعة الاسلاميه" و "جماعة التقريب" و "مؤسسة آل البيت" و "مجمع جهاني" و "مؤسسة آيت ا خويي" و "ايسسكو"، پرداخته است. در اين ميان سخن از تجربيات معاصر و بويژه تجربة "دارالتقريب قاهره" بسيار شتابزده و گذراست و هم در سطح و اندازة اين تجربه‌ها نيست و هم نيازها را برآورده نمي‌كند.

مقالات "هجدهمين كنفرانس وحدت اسلامي" مربوط به "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي" نيز وضع بهتري از استراتژي "ايسسكو" ندارند؛ اغلب اين مقاله‌ها توجهي به تجربيات "تقريبي" گذشته نكرده و نمي‌كوشند از "حافظة تقريبي" كه به ياري كوشش‌هاي فراواني شكل گرفته و بنيان يافته است، بهره گيري كنند و در بهترين شرايط، تنها به معرفي "جماعة التقريب" يا تجربه "تقريبي" ديگري ـ بدون پرداختن به شالوده‌هاي فكري و پردازش‌هاي آن به مسايل "تقريب" و نيز برنامه‌هايي كه براي عبور از دشواري‌ها و موانع در نظر گرفته‌اند ـ پرداخته است؛ اين ديدگاه مي‌تواند در "تدوين برنامه‌هاي استراتژي مطلوب براي رويارويي با چالش‌هاي امروز" مفيد و مانع از گرفتار شدن ما به تكرار و فرسوده ساختن نيروهاي ذهني و انساني باشد؛ در همين چارچوب "عبدالرحيم محمدعلي بن سلامة" در مقاله خود با عنوان: "مسايل تقريب مذاهب اسلامي و اهميت آنها در گذشته، حال و آينده"[19] از "دارالتقريب قاهره" و "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" (تهران) و سمينارهاي "ايسسكو" سخن گفته و "محمد الدسوقي" نيز در مقاله خود با عنوان: "مسئله تقريب از تئوري تا عمل"[20]، به برخي تجربيات "تقريب" در قاهره پرداخته است.

[آيت ا شيخ] "محمدعلي تسخيري" نيز كوشيده حق اين تجربيات را ادا نمايد لذا در مقاله ارايه شدة خود[21] مبحثي با عنوان «چكيده‌اي از كوشش‌ها و تجربيات گذشته براي تنظيم و تدوين استراتژي تقريب مذاهب اسلامي" اختصاص داده و در آن به تجربة "دارالتقريب" قاهره پرداخته و يادآور شده: «بسياري از نشانه‌هاي اين تجربه پيشتاز را مي‌توان ديد هرچند خطوط استراتژيك آن، چندان روشن نيست.»[22] [آية ا] "تسخيري" تأكيد كرده كه اولين بيانية "جماعة التقريب" آشكارا: "بنيادهايي را كه تقريب بر آنها استوار مي‌شود" مورد بحث قرار داده و بر اين اساس ما امروز نمي‌توانيم بدون بهره گيري از نتيجه‌گيري‌هاي گذشتگان در اين زمينه، به "برنامه‌هاي استراتژيك تقريبي" بينديشيم. لذا [آية ا] تسخيري كوشيده تا به تجربيات ديگري از جمله: "منشور علامة شمس‌الدين" و تجربة "مؤسسة خيريه امام خويي" و تجربة علمي "ايسسكو" هم توجه كند و از آنجا كه [آية ا] تسخيري به همة اين تجربيات پرداخته، فرصت تنگي كه اين بحث را در آن ارايه داد به وي اجازه نداده تعميق بيشتري در اين موضوع داشته باشد. ولي مي‌توان از كتاب وي: "لمحات من فكر بعض الشخصيات التقريبية"[23](نگاه گذرايي به انديشه‌هاي برخي شخصيت‌هاي "تقريبي") و نيز از سري نوشته‌هايي تحت عنوان: "پيشگامان تقريب"[24] ـ كه زير نظر وي تهيه و انتشار يافته است ـ استفاده كرد.

ما با طرح اين بحث، در پي انگشت گذاردن بر اصل نياز "تقريب" به يك "حافظة تقريبي" هستيم چه منطقي نيست كه تدوين كنندگان استراتژي‌ها يا برنامه‌هاي استراتژيك، تجربه‌هاي گذشته در عرصه‌هاي تخصصي ايشان را ناديده بگيرند و از آنجا كه ما "تقريب" را بيش از هر چيز روندي فرهنگي ـ معرفتي تلقي

مي‌كنيم، بر ضرورت در پيش گرفتن روش‌هاي علمي مبتني بر پيوست [با گذشته] و نقد و درس‌آموزي از آنها انگشت مي‌گذاريم زيرا از هيچ، دانشي شكل نمي‌گيرد و بدون شالوده‌ها و منابع، معرفتي تشكيل نمي‌شود و بدون حافظه [تاريخي]، آينده‌اي تحقق نمي‌پذيرد.

3ـ از استراتژي‌هاي دفاع تا استراتژي‌هاي روشنگري

ضمن از نظر گذراندن متن هر دو "استراتژي" متوجه اين نكته شديم كه مقولة "توطئه" تقريبا در فصل‌ها و بخش‌هاي گوناگون آنها به شكل‌هاي مختلف حضور دارد، تو گويي هدف از تدوين: "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي"، مقابله با توطئه‌اي است كه ديگران آنرا چيده و هدف آنها ويران ساختن امت و ضربه زدن به وحدت آنست؛ استراتژي "ايسسكو" مبحثي با عنوان: "نيرنگ دشمنان براي متفرق ساختن صف مسلمانان"[25] دارد كه در آن آمده است: «دشمنان اسلام كه در كشورهاي مختلف براي مبارزه و جنگ با اسلام گردهم آمده‌اند همة اختلاف‌هاي داخلي و خارجي خود را به كناري نهاده مي‌كوشند اسلام را نابود و به هروسيلة ممكن آشكار يا نهان، مسلمانان را ازآن باز دارند؛ آنها در اين باره با هم اتفاق نظر دارند و توافق كرده‌اند حال آنكه نه اعتقادات درستي دارند و نه از برادري ايماني صادقانه‌اي برخوردارند و نه كتاب آسماني برحقي دارند و نه پيامبر بزرگواري ـ كه به وي ايمان داشته باشند ـ آنها را به هم نزديك كرده است؛ وحدت آنها در دشمني و عداوتشان با اسلام است.»[26]؛ اين سخن از چند نظر بسيار خطرناك است: گوينده يا نويسندة آن روشن نساخته كه "دشمنان اسلام" كيانند كه خود باب تفسير و اظهارنظر را بر اساس فرهنگ و سطح علمي و حس انتقادي كسي كه در اين باره به تفسير يا اظهارنظر مي‌پردازد، بازمي‌گردد؛ برخي نتيجه‌گيري مي‌كنند كه دشمن اسلام و مسلمانان، همة غرب يا [پيروان] ساير اديان يا [هواداران] نظريه‌هاي مختلف غربي است و .... چه بسا از اين تفسيرها و اظهارنظرهاي گوناگون، درگيري پنهان و يا آشكاري ميان تمدنها و فرهنگ‌ها پديد آيد، آيا اين بدان معناست كه "تقريب مسلمانان" به معناي راندن از ديگري و دور شدن و دشمني با اوست؟ آيا اين بدان معناست كه راهبردهاي "تقريب" بيشتر جنبة دفاعي دارند و عليه دشمن توطئه‌گري كه آشكار و نهان مترصد آنهاست از خود دفاع مي‌كنند؟ آيا اين ديگران توطئه گر، تبديل به بهانه‌اي براي توجيه اشتباهات و جنبه‌هاي منفي ما نشده و ما، كاستي‌هاي خود را در فراسوي آنان پنهان نمي‌كنيم و شكست‌ها و ناكامي‌ها و ضعف برنامه‌هاي خود را بدان نمي‌آراييم؟ پذيرفتن اين حقيقت چندان ساده نيست زيرا "تقريب" در اغلب تجربه‌هاي معاصر خود، گفتمان خود را بر اساس فرضية توطئه بنا مي‌نهد و همة حافظه‌ها را براي آن بسيج مي‌كند و تودة مخاطب را از پيامدها و نمودهاي آن برحذر مي‌دارد؛ اين نكته آشكارا در مقالة "عبدالعزيز بن عثمان التويجري" با عنوان: "التقريب: مفاهيمه و اهدافه" (تقريب: مفاهيم و اهداف آن) كه به هجدهمين كنفرانس وحدت اسلامي ارايه داد[27]، بچشم مي‌خورد. او

تأكيد كرده است:«نيروهاي دشمن به محاصرة جهان اسلام روي آورده و در جهت تضعيف بنيان اين جهان و هرز دادن امكانات و هدر دادن تواناييهاي آن ميكوشند و آنرا به جهت عكس حركت پيش روندة تاريخ سوق ميدهند.»[28] و چنين استدلال كرده است: «با اندكي دقت در اين تاريخ پر فراز و نشيب ميتوان دريافت كه چند عامل خارجي، اين درگيري را تشديد كرده و آتش دشمني و كينه را بر افروختهاند و تحت عناويني چون درگيري سني و شيعه، فتنهانگيزيها كردهاند.»[29] و بر اين اساس توطئه همچنان پابرجاست و مادام كه مسلمانان دشمني مترصد دارند، اين توطئه از ميان نميرود، و اي بسا عبارت "تاريخ خود را تكرار ميكند" در زمان ما نيز صدق ميكند اينك نيز قدرتهاي باطل و سلطهگر و اشغالگر سرزمين و متجاوز به عقل و يكه تاز نابحق سرنوشت ملل، با تمام قوا ميكوشند فتنهانگيزي كنند و روح تفرقه و پراكندگي در ميان مسلمانان بپراكنند.[30]

با بهرهگيري از اين شاهد متني، ميتوان برخي نشانهها و ويژگيهاي استراتژيهاي "تقريبي" پيشنهادي را از نظر گذراند؛ اين استراتژيها در پي نزديك ساختن ("تقريب") مسلمانان به يكديگر و مهربانتر شدن نسبت به همديگر از راه به ياري گرفتن حافظة تاريخي از جمله حافظة درگيري ميان كل اسلام و همة دشمنان به كمين نشسته در همة زمانهاست. اين برنامة راهبردي، ميتواند در فراخواني و بسيج تودههاي مردم و برانگيختن عواطف و احساسات ايشان در برابر برنامههاي "تقريبي" از جمله برنامة دفاع از امت، مفيد باشد ولي از سوي ديگر، مانع از تشخيص حقيقي بيماريها و مشكلات امت و نيز مانع از روشن شدن مشكلات "تقريب" و دشواريها ـ آنگونه كه در واقعيت تاريخي و آنچنانكه دست اندركاران تقريب با آن زندگي كردهاند ـ ميشود.

ما وجود نقشههاي غربي براي تقسيم مسلمانان و به باد دادن ثروتها و منابع آنان و تبديلشان به بازارهاي بزرگ مصرف را نفي نميكنيم؛ اين امري كاملا بديهي است و منعكس كننده خوي انديشة سرمايهداري مبتني بر توسعه و بهرهكشي است؛ مجموعهاي از پژوهشگران، كتابها و مطالعات متعددي را به اين مسئله اختصاص دادهاند ولي بايد از تبديل كردن برنامههاي غرب به علت و سبب محوري عقبماندگيها و پراكندگيها و جهل خويش، احتراز جوييم. حالآنكه مسئله بسيار پيچيدهتر از اينهاست؛ جهل و پراكندگي و فاصلهگيريهاي ما از يكديگر و رفتارهاي ناشايست ما با همديگر همه و همه راه موفقيتهاي غرب در اجراي برنامه و تحقق راهبردهايش را هموار ساخته است؛ بر اين اساس حتما بايد جرأت و جسارت و شجاعت و انتقادپذيري بيشتري داشته باشيم و اعتراف كنيم كه مشكل، اساسا از خود ما و هواره با ماست. لذا بايد مسايل حل نشدة در فرهنگ اسلاميخويش را حل كنيم و شالودههايي را كه اين فرهنگ بر آن پي ريزي شده، مورد تجديد نظر قرار دهيم و از: "فرهنگ كفر و ايمان" نه تنها به "فرهنگ خطا و درست" ـ آنچنانكه در هر دو استراتژي آمده است ـ بلكه رو به فرهنگ "در هر ابداعي،

صوابي وجود دارد" روي آوريم و در همين جاست كه خود را در دوگانگي اختلاف و خلافي خواهيم ديد كه پيشينيان و معاصران را به يكسان، از پاي درآورده است.

4ـ از استراتژي‌هاي خلاف به استراتژي‌هاي اختلاف

استراتژي "تقريب مذاهب" و "ايسسكو" كوشيده است پديدة اختلاف را محدود نشان دهد و در همان حال، نسخة اختلاف پسنديده را بپيچد. اين گرايشي كهنه و در عين حال جديد است چه شمار بزرگي از اصولي‌ها و فقها و مفسران همواره از پديدة اختلاف بيم داشته و نگراني و دغدغة هميشگي آنان كاهش اين اختلاف‌ها بوده است؛ در همين چارچوب، اين استراتژي در چارچوب آنچه به عنوان "بنيادهاي فكري و علمي تقريب" مطرح ساخته بر «پاكي و خلوص شريعت اسلامي و دور بودن منابع اصلي آن از اختلاف‌هاي فكري متناقض با شالوده‌هاي شريعت و عقيده»[31] انگشت گذارده است و از گسترش "دايرة اختلاف‌ها"[32] ابراز نگراني كرده و براي پشت‌سر گذاردن اين بحران، پيشنهاد كرده كه فرمولهاي فكري براي انتقال مسايل خلافي از "چارچوب اصول" ـ كه اختلاف در مورد آنها به "كفر و ايمان" منجر مي‌شود ـ به "چارچوب فروع" و با در نظر گرفتن معيارهاي اختلافي خطا و صواب و به عنوان "عرصة اساسي تقريب"[33] در نظر گرفته شود و در عين حال به وحدت كلمه و صف مسلمانان و كاستن از فاصله اختلاف‌هاي مذهبي نيز فراخوانده است.[34] ولي از سوي ديگر برآنست كه: «مفهوم عملي "تقريب" در اين استراتژي، هرگز به معناي لغو مذاهب يا اختلاف‌ها نيست.»[35]اين سردرگمي و اضطراب در بعد تعيين استراتژي مناسب براي پرداختن به مسئله اختلاف قرائت‌هاي فكري و فقهي مسلمانان را در استراتژي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" نيز البته به صورت‌هاي ديگري مي‌يابيم چه "ادريس هاني" بر عدم اصالت اختلاف در دوران اوليه اسلام و آنزمان كه "وجوه اتفاقي امّت بر اختلاف‌هاي آن و همبستگي‌ها و هم‌پيوندهايش بر پراكندگي و تفرقه‌هايش مي‌چربيد"[36]، انگشت گذارده ولي از سوي ديگر به اهميت اختلاف‌هاي علمي ميان مسلماناني كه توانستند: «مكتب‌هاي گوناگوني در همة رشته‌هاي علوم اسلامي تأسيس كنند.» اعتراف مي‌كند و اختلاف علمي را به دليل فراهم آوردن تنوع در ديدگاهها و اجتهادها، رحمت و باعث غناي انديشه و علوم اسلامي تلقي مي‌نمايد.[37]

به رغم چيرگي فراخوانهاي مربوط به تبديل گفتمان "كفر و ايمان" به گفتمان "خطا و صواب" در عرصة اختلاف‌هاي اجتهادي، شاهد كساني هستيم كه به فراتر از اين مي‌انديشند و معتقدند كه حقيقت داراي وجوه متعددي است و هر مجتهدي، در اجتهاد خود راه درستي مي‌رود و هيچ مجتهدي بر ديگري برتري ندارد؛ "هاني ادريس" به هنگام سخن راندن از دو انديشة اشعري و شيعي، "صدرالمتأهلين شيرازي" را صدايي كه بيانگر "درستي هر دوي اين نظريه‌ها [شيعي و اشعري] است قلمداد مي‌كند زيرا معتقد است كه

نوعي سازش ميان آنها برقرار كرده است.[38]

در تدوين برنامه‌هاي استراتژي تقريب بايد بي‌هيچ ترديد و تشويشي، با قاطعيت عملي كنيم و بي‌هيچ تعارف و تصنع و تكلفي، اختلاف مطلق را پي‌ريزي كنيم زيرا رحمت خداوندي، گنجايش همة خلق را دارد و حقيقت به هرگونه كه بيان شود و به آن نزديك شويم، يك كل است و متن ساختاري، در مالكيت مجازي همة مسلمانان و نيز ديگران است و همگان بي‌هيچ قيموميتي از سوي اوصيا و وساطتي از سوي واسطه‌ها، حق تأويل و فهم و برداشت خود از آنرا دارند؛ ما به چه حق اجتهاد در فهم متون [ديني] را به "خطا" و "صواب" تقسيم‌بندي مي‌كنيم و به چه حق، اختلاف را در اين دوگانه‌اي (يعني خطا و صواب) كه همواره منعكس كنندة مركزيت مذهبي و توهم در اختيار داشتن انحصاري حقيقت نسبت به ساير مسلمانان است، اسير مي‌گردانيم؟ ما در كتب و آثار گذشتگان، مطالبي در تأكيد بر اين گرايش يافته‌ايم حال آنكه نزد خود معاصران كمتر آنرا يافته‌ايم؛ در همين چارچوب، "بدرالدين الزركشي" صاحب "البرهان في علوم القرآن" در جاهاي متعددي كتاب خود بر قابليت قرآن نسبت به پذيرش همة تفسيرها و تأويل‌ها انگشت گذارده و در پيشگفتار كتاب خود از زبان "سهل بن عبدا" خاطرنشان مي‌سازد كه: «درك و فهم قرآن حد و مرزي ندارد.»[39] زيرا در روند تفسير قرآن «اذهان متفاوتند و در نگاه به آن، چون مسابقه اسب سواري بر يكديگر پيشي مي‌گيرند.»[40] اين بدان معني است كه مسئله اختلاف، اساسا مسئله‌اي تأويلي (برداشتي) است كه ما را بر آن مي‌دارد كه بطور جدي به تدوين برنامة استراتژيك ريشه‌اي و انتقال از فرهنگ خلاف يعني بحث و جدل و مناقشه در دلايل، به فرهنگ جايگزيني مبتني بر اختلاف و پاسداري و عدم هراس از آن، بينديشيم؛ اين فرهنگ با ذهنيت "خطا و صواب" و قيمومت و نفي حقيقت از مخالفين ديني، دمساز نيست و به اين معناست كه اختلاف، تبديل به رحمت الهي براي خلق و پيروزي همزمان شريعت و انسان مي‌شود و انعكاسي طبيعي از پيش‌نيازهاي تاريخ و نيازهاي آن مي‌گردد.

5 ـ از استراتژي‌هاي تاريخي به استراتژي‌هاي مدرن

در هر دو "استراتژي"، چيرگي پيش درآمد تاريخي، توجه ما را بخود جلب مي‌كند. استراتژي "تقريب" غالبا از "به نگري آينده" (استشراف) و سخن از آنچه مورد نظر است، به بازگويي اخبار پيشينيان و داستانها و اختلاف‌ها و عدالت ايشان، تبديل گرديد. در يك چارچوب راهبردي، مي‌توان نگاهي گذرا و كوتاه در اين باره را پذيرفت ولي اينكه همة كار تبديل به بازخواني گذشته‌هاي دور و جستجوي راه حل از نظر پيشينيان گردد با برداشت استراتژيك از مسئله، همخواني ندارد؛ شايسته يادآوري است كه استراتژي "ايسسكو"، تأكيد بسيار زيادي بر مدخل تاريخي كرده بگونه‌اي كه بخش اعظم كتاب به اين جنبه از مسئله اختصاص يافته و برخي مقالات ارايه شده به هجدهمين "كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي"

نيز بر اين مدخل، انگشت گذارده‌اند و از جمله مثلا: "عبدالكريم بي‌آزار شيرازي" از "تاريخ تشكيل مذاهب اسلامي و علل اختلاف فقها"[41] و " [آية ا] محمد واعظ زاده خراساني " از "تقريب مذاهب اسلامي در پرتو كتاب و سنت و اجتهاد و همه جانبه"[42] سخن گفته‌اند.

در آغاز اين بحث روشن ساختيم كه استراتژي، اساساً به آينده مي‌انديشد و گذشته، تنها لحظه گذرايي است كه بايد از آن درس گرفت و عبرت آموخت و حال (اكنون) نيز لحظه رهسپاري به آينده و شالوده‌اي براي بناي اهداف خود بر آنست و بر اين اساس، كسي كه در پي تدوين برنامه‌اي استراتژيك است حتما بايد از اسارت‌هاي گذشته از او باشد و حال را نيز با ديدگاههاي آينده‌نگرانه و نگرش‌هاي استراتژيك خود، پشت سربگذارند؛ بدين ترتيب، مي‌توان انتقال از استراتژي‌هاي تاريخ و باقي ماندن در گذشته و گريستن بر ويرانه‌هاي آن، به استراتژي‌هاي مدرن و معاصري كه توسعه را تحقق بخشند و دشواري‌ها و موانعي را كه بر سر راه تقريب وجود داشته و دارد، از ميان بردارند، سخن راند.

براي اينكه "استراتژي‌هاي تقريب " نقشي در مدرن ساختن عقل اسلامي ايفا كند حتما بايد واقعيت‌ها و دلمشغولي‌هاي حقيقي انسان، چشم بگشايد و پيوندها و هم‌پيوندي‌هاي اسلامي ـ اسلامي را در چارچوب دغدغه كلي‌تري متعلق به انسان، رقم زند لذا شگفت نيست كه در بيانيه پاياني هجدهمين كنفرانس بين المللي وحدت اسلامي، بندي مربوط به "تشويق گفتگوي تمدنها و پيروان اديان" وارد شده و بدين معناست كه "تقريب " از نظر پيشگامان آن از دغدغه‌هاي انسان مسلمان فراتر مي‌رود و دغدغه بشريت را نيز در برمي‌گيرد، گفتگوي با خود را نمي‌توان از گفتگوي با ديگران[43] جدا ساخت و احترام به مواضع و انديشه‌ها و شعارهاي ديگران نيز، مسلمانان را در برمي‌گيرد؛ كسي كه ادبيات تجربي "دارالتقريب" (قاهره) را از نظر بگذراند مي‌تواند اين گرايش و سمت و سو را نيز ملاحظه كند .

6ـ از استراتژي‌هاي نهادي به استراتژي‌هاي ساختاري

برخي منتقدان برآنند كه ضعف جنبش "تقريبي" معاصر، در انزواجويي و فاصله گرفتن آن از دغدغه‌هاي مردم و دل‌نگراني‌هاي روزمره آنان، نهفته است؛ اين جنبش در بهترين حالت‌ها، ميزگردهايي است كه اينجا و آنجا برگزار مي‌شود يا كتابهايي است كه تنها در دسترس نخبه‌اي از روشنفكران است و همه گروههاي مسلمانان به آنها دسترسي ندارند؛ اين نظر، به نوعي بيانگر بحراني است كه همه استراتژي‌هاي "تقريب" از آن رنج مي‌برند زيرا نمي‌توانند فراتر از "استراتژي‌هاي نهادي" فراتر روند و به "استراتژي ساختاري" يعني استراتژي‌هايي شامل همه عناصر جامعه با هر گروه دغدغه و تخصص و جنس و موقعيت اجتماعي، برسند .

در همين چارچوب، مي توان مجموعه فرعي مرتبط با فرهنگ "تقريب" را مطرح ساخت؛ مراد از فرهنگ تقريب، انتقال از "تقريب" بمثابه موضوع گفتگويي كه در كنفرانس‌ها و ميزگردها مطرح مي‌شود يا به صورت كتاب يا مقاله‌اي در يك كتاب يا جمله به چاپ رسد، به كنشي فرهنگي كه كودك از بدو پرورش آنرا كسب مي‌كند و در مدرسه و در دانشگاه و محيط كار همراه مي‌باشد و در فعاليت‌هاي عملي، ابدالي و اجتماعي‌اش حضور مي‌يابد و بدين ترتيب، بخشي از شخصيت‌وي مي‌گردد؛ بر اين اساس، احترام به مخالفان مذهبي يا فكري بجاي برخوردي تكلف آميز و تصنّعي كه امروزه در ميان بسياري از مردم مشاهده مي‌كنيم ـ تبديل به رفتار خود انگيخته و عادي همگان مي‌گردد.

امتياز نهادهاي تقريبي، از جمله "اسيسكو" و "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي"، اساساً در ساماندهي ميزگردها و سمينارها و انتشار كتب و مجلات است و اينها همه، كارهاي سودمندي است ولي البته كافي نيست؛ اگر كتابي خوانده شود يا ميزگرد و كنفرانس، تنها منحصر به سالن‌هاي نشست‌هاي آن باشد، چه سودي دارد؟ اگر بگوييم پژوهشگران عرصه "تقريب مذاهب اسلامي" در سرتاسر جهان اسلام براي دستيابي به ادبيات "تقريبي" در تجربه‌هاي گوناگون خود با دشواري هاي زيادي روبرو هستند و دستيابي به برخي از اين تجربه‌ها، مستلزم رنج و سفر و كوشش و تلاش و صرف مال بسياري است سخن گزافي نگفته‌ايم . لذا پيشنهاد مي‌كنيم برنامه استراتژيك مطلوب براي رويارويي با چالش‌هاي مربوط به "تقريب"، برنامه‌هايي كاملاً ساختاري باشد و به همه گروهها و همه عرصه‌ها بينديشد و بدنبال ساده‌ترين راهها براي رساندن فرهنگ و ديدگاه "تقريب" به همه علاقمندان و مرتبطان با موضوع برآيد.

7ـ از استراتژي‌هاي علمايي به استراتژي كارشناسان

در حين مطالعه اين دو استراتژي، با چندين پرسش روبرو شده‌ايم از جمله اينكه: تدوين كنندگان اين يا آن استراتژي، كيستند و آيا صلاحيت اينكار را دارند ؟ و قاعدتاً چه كسي بايد در تدوين برنامه‌هاي استراتژيك، همكاري داشته باشد ؟ آيا اين كار تنها منحصر به علماي ديني و پژوهشگران عرصه انديشه اسلامي است يا فراتر از اينان را بايد در برگيرد و شامل تخصص‌هاي متعددي در زمينه‌هاي گوناگون مي‌گردد؟ آيا مي‌توان نتيجه گرفت كه تدوين كنندگان استراتژي‌هاي گذشته را بايد با گروه تازه‌اي از دست‌اندركاران تدوين راهبردهاي هم‌پيوندي و ارتباط و آشنايي، تبديل كرد؟

پاسخ به اين پرسش‌ها و پرسش هاي ديگري كه فرصت مطرح ساختن آنها نيست، بر اساس سند "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي" صادره از سوي "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" "ايسسكو" تحقق پذير نيست زيرا ما شناختي از تدوين كنندگان آن نداريم و با اينكه كوشيديم از طريق تماس با سازمان "اسيسكو"

پاسخي دريافت كنيم، هيچ پاسخي نشنيديم ولي با توجه به آنچه مطرح شد و نيز با توجه به محتوايي كه در اين استراتژي ارائه شده مي‌توان نتيجه گرفت كه تدوين كنندگان آن از علماي ديني و پژوهشگران عرصه‌هاي اسلامي‌اند، چه اثري از كارشناسان "استراتژي" و مطالعات آينده‌نگرانه و جامعه‌شناسي و آمار روانشناسان و مردم شناسان و اقتصاددانان و علماي سياست و روابط بين الملل، در آن نيافتيم؛ همچنانكه از پشتوانه زباني يا مكانيسم‌هاي تحليل گفتماني نيز در آن احساس نشد و اين كاستي‌ها كارايي استراتژي را بسيار ضعيف ساخته و آنرا از سياق تاريخي ـ جهاني خود تهي كرده است.

و از آنجا كه صداي علما و اسلام شناسان بر استراتژي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" چيره و مسلط است در اين استراتژي نيز صداهاي شاخصي را مي‌يابيم از جمله نوشته [آيت ا شيخ] "محمد علي تسخيري"[44] كه تمام كوشش خود را بكار برده تا مسئله را از ديدگاه سنتي مورد بحث و بررسي قرار ندهد لذا ويژگي‌هاي فني استراتژي را بدرستي در نظر گرفته و از عناصر و شالوده‌ها و سياست‌هاي ممكن براي تحقق اهداف آن، سخن گفته است؛ بنظر مي‌رسد [آية ا] "محمد علي تسخيري" از ساير علوم و معارف بهره گرفت و از مرجعيتي فراتر از مرجعيت علماي ديني، سود جسته است. اين گرايش سودمند است هرچند بسيار محدود است و تنها شمار اندكي از پژوهشگران و ارائه دهندگان مقالات جمله "رسالة التقريب" را در بر مي‌گيرد. در اين مورد مي‌توان از دو مثال ياد كرد؛ مثال نخست مقاله "محمد رضا رضوان طلب"[45] با عنوان " استراتژي تقريب مذاهب اسلامي "[46] است كه در آن به مفهوم استراتژي آنچنانكه در فرهنگ غرب و با برداشت از چندين رشته دانش، تجلي پيدا كرده پرداخته و وجوه بهره گيري از نظريات استراتژيك موجود در آن، روشن شده است؛ مثال دوم، مقاله "عزت جرادات" با عنوان: "به سوي همه جانبگي در فعاليت‌هاي آموزشي اسلامي: چشم اندازهاي آينده "در بخش پژوهش‌ها و مقالات[47]، است كه در آن كوشيده تا برخوردي استراتژيك به مسئله آموزش داشته باشد و از مهمترين برنامه‌هاي عربي و اسلامي در اين عرصه بهره گيرد.

مشخص كردن طرف‌هاي موثر و بهره‌گير از برنامه‌هاي استراتژيكي كه قرار است تحقق يابد و به مورد اجرا گذارده شود، امر بسيار مهمي است زيرا عمل استراتژيك مورد نظر را موثرتر و واقعگرايانه‌تر مي‌سازد لذا حتماً بايد از كلي‌گويي اجتناب ورزيم و بي هيچ ايما و تلميحي، به صراحت از "گفتمان استراتژيك" ياد كنيم؛ سخن سند "اسيسكو" در فصل چهارم آن با عنوان: "عرصه‌هاي تقريب مذاهب " درباره اهميت ديدارهاي فكري و علمي ميان سران انديشه و علما و انديشمندان و فقها شرعي[48]، ما را بر آن مي‌دارد تا بپرسيم: منظوراز علما و فقها و انديشمندان و سران انديشه و نظر، چيست؟ و ميان اين عناوين مختلف، چه تفاوتي وجود دارد؟ و آيا "تقريب" تنها براي اين گروهها اهميت دارد يا از اينان فراتر مي‌رود و دانشگاهيان و ادبا و اهالي تئاتر و سينما و رسانه و موسيقي دانان و

دست‌اندركاران جمعيت‌ها و انجمن‌ها و سازمانهاي دولتي و غير دولتي و مردان تعليم و تربيت و كارشناسان آموزش و ارتباطات و فن‌آوري و دست‌اندركاران آمار و فعاليت‌هاي ميداني و ديگر عرصه‌هاي مفيدي كه به دليل اختصار نمي‌توان از آنها ياد كرد را هم دربرمي‌گيرد؟

مي‌بينيم كه آنچه از فيلمهاي سينمايي يا شب نشيني‌هاي موسيقي در برخي كشورهاي اسلامي به نمايش درمي‌آيد، آنقدر در تحقّق "تقريب مذاهب اسلامي" موثر است كه دايرة المعارف‌هاي فقهي يا شمار زيادي از مجلات تفسير، از تحقّق آن عاجزند؛ درهمين چارچوب و به عنوان مثال مي‌توان از برگزاري برخي كنسرت‌هاي موسيقي ايراني و نمايشگاههاي ايراني كه به صورت فصلي در "تونس" برگذار مي‌شود و از سوي همه گروههاي مردم به صورت چشمگيري از آن استقبال مي‌شود و بطور خيلي جدّي برنامه‌هاي آنرا دنبال مي‌كنند و با آنها ارتباط برقرار مي‌نمايند، ياد كرد. آيا اينكار،"تقريب" و پيوند و آشنا شدن، نيست؟ آيا فقه "تقريب" يا تقريب فقها توانسته آنچه را از راه خلاقيت در اين عرصه تحقق بخشيده است، تحقّق بخشد؟ ما چيزي از ارزش اين طرح يا برنامه در عرصه‌هاي معرفتي، نمي‌كاهيم ولي تاكيد مي‌كنيم كه هر عرصه‌اي پيشگامان و طرفداران خود را دارد و تدوين كنندگان برنامه‌هاي استراتژيك مربوط به "تقريب" بايد به نيازهاي بخش‌هاي گوناگون جامعه توجه كنند و در تجلّي بخشيدن به تصورات استراتژيك خود و پيگيري آنها، كارشناسان مربوط به هر كدام از رشته‌هاي مختلف دانش و هنر را شركت دهند تا به طور خيلي جدّي و بي هيچترديدي، از راهبردهاي علمايي به راهبردهاي كارشناسي منتقل شويم.

در پايان اين بحث اين نتيجه گيري را بعمل مي‌آوريم كه دو استراتژي (راهبرد) "ايسسكو" و "مجمع جهاني"ابتكارهاي بسيار خوبي در تبديل "تقريب" از صرفاً دغدغه‌ها و انديشه‌هاي پراكنده به ديدگاهي تابع يك تصور استراتژيك بشمار مي‌روند و سرآغازي براي سخن گفتن از برنامه‌هاي استراتژيك هستند كه چالش‌هاي معاصر انها را تحميل مي‌كنند ولي اين دو تجربه، بركنار از كاستي‌هايي نيستند كه جز با برطرف ساختن و تلاش براي پشت سرگذاردن آنها، نمي توان از پيشرفت در عرصه "تقريب" سخن بميان آورد؛ بر اين اساس ما از هرگونه تعارفي اجتناب كرديم و از ابزار انتقاد سازنده‌اي كه با آن كارها بسامان مي‌شود و روند فعاليت‌ها پيگير و موثر مي‌گردد، بهره گرفتيم.

دوم: جايگاه آموزش و پژوهش در رسانه‌ها در برنامه‌هاي راهبردي "تقريب"

اگر "آموزش" و "پژوهش" و "رسانه‌ها" را از جمله مهمترين ابزارهايي بدانيم كه مي‌توانند ما را در "تقريب" مسلمانان يا پراكنده ساختن و دوري آنها از يكديگر، ياريمان كنند، سخني به گزاف

نگفته‌ايم. اين ابزارهاي سه‌گانه چنان در يكديگر تنيده‌اند كه همديگر را كامل مي‌كنند و مجموعه آنها وضع تمدني جهان اسلام و بحران در نهادهاي آنرا انعكاس مي‌دهند .

1ـ پيش نيازهاي آموزش: از استراتژي‌هاي آموزشي به استراتژي‌هاي فراگير

پيشگامان "تقريب" از همان آغاز به اهميت تأثير آموزش و پرورش بر "تقريب" و "چندگونگي" و "اختلاف" و "گفتگو" پي بردند و بر اصلاح آموزش و روش‌ها و روش‌هاي آن و بويژه آموزش‌هاي ديني، انگشت گذاردند.[49] در چارچوب بحث در برنامه‌هاي استراتژيك مربوط به "تقريب" نمي‌توان اين پيش درآمد اساسي را ناديده گرفت، اگرچه استراتژي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" در بيانيه پاياني خود صادره از سوي هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي تنها به اشاره‌اي در اين زمينه بسنده كرده، استراتژي "ايسسكو" كوشيده تا به نحو عميق‌تري وارد اين عرصة تربيتي شود.

بيانيه پاياني هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي در برخي بندهاي خود بر ضرورت توجه به آموزش عالي به عنوان اساس كار تأكيد كرده و به "ارتباط تنگاتنگ و همه جانبه ميان نهادهاي آموزشي[50] و بويژه توجه به "مطالعات آينده‌نگرانه بلندمدت براي روشن ساختن مسير حركت امت"[51] فراخوانده است اين اشاره‌هاي گذرا، انعكاسي در مقالات ارايه شده به كنفرانس داشت و در همين چارچوب، "ادريس هاني"[52] درمقاله خود با عنوان: "المواسعة والمسامحة؛ آلبيتان في تدبيرالخلاف من اجل استراتيجيا للتقريب بين المذاهب الاسلاميه" (توسعه و تسامح: دو ابزار در مديريت اختلاف‌ها، در راستاي استراتژي تقريب مذاهب اسلامي)[53] به توجه هرچه بيشتر به برنامه‌هاي آموزشي و "اصلاح و روزآمدي آموزش‌هاي اسلامي در جهان اسلام با نيازهاي تقريب مذاهب" فراخواند كه از نظر وي: "مستند به فناوري‌هاي پيشرفتة پرورشي يعني تدريس واحد درسي نزديك مسلمانان" در كنار مطالعات مقايسه‌اي مذاهب اسلامي است.[54]

همچنانكه ملاحظه مي‌شود "ادريس هاني" در طرح خود بر آموزش عالي ديني انگشت گذارده ولي دغدغة "تقريب" فراتر از آموزش عالي است و منحصر به مرزهاي مؤسسات آموزش ديني و برنامه‌هاي آن هم نمي‌شود و همة سطوح آموزش و عرصه‌هاي گوناگون معرفتي آنرا دربرمي‌گيرد؛ كودك از آغاز پرورش و رشد خود، تحت تأثير محيط خانوادگي و سپس دبستاني و دبيرستاني قرار مي‌گيرد و اگر از همين مراحل، ادب گوش فرا دادن به ديگران و خوش‌صحبتي با طرف گفتگوي خود و عدم تعصب نسبت به نظر خود و بهره‌گيري از نظرات ديگران را ـ در صورت مفيد بودن ـ فرا نگيرد، در مراحل پيشرفته‌تر آموزشي به دشواري مي‌تواند اين ارزش‌هاي اساسي را در ارتباط با ديگران و همزيستي با ايشان، بكار بندد؛ بر اين اساس

حتما بايد همة برنامه‌هاي آموزشي از مراحل نخستين تا مراحل بعدي مورد تجديدنظر قرار گيرند و "فرهنگ گفتگو" به عنوان بخش جدايي ناپذير شكل گيري معرفتي و رفتاري و فرهنگي و روشمندي وي، در نظر گرفته شوند. در اين پيوند، "محمدمهدي تسخيري" در مقالة خود "المحاور الاستراتيجية للتقريب"[55] (محورهاي استراتژيك تقريب) بر اين مسئله انگشت گذارده و معتقد است كه بعد "تقريبي" بايد بر تمامي مراحل آموزش از ابتدايي گرفته تا آموزش‌هاي عالي سايه افكند.[56]

در همين چارچوب، استراتژي "ايسسكو" نيز به "عطف توجه به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالي و مدارس هم يكجا و هم بطور مجزا[57] كه در آنها: "انديشة نونهالان ساخته مي‌شود و ذهن و درك نسل‌ها شكل مي‌گيرد"[58]، فراخوانده است. بيان اين نكته، آشكارا منعكس كننده آگاهي دست‌اندركاران سازمان ["ايسسكو"] نسبت به اهميت مسئله آموزش و نقش آن در تحقق هم‌پيوندي و ارتباط يا دوري و فاصله‌گيري مسلمانان ـ بسته به چند و چون برنامه‌ها و اهداف مرتبط به آنها ـ است؛ اين سازمان پيشنهاد كرده كه هيئتي كه به لحاظ سازماني و اداري تابع "ايسسكو" باشد به مسايل "تقريب" در مراكز تجمع مسلمانان بپردازد و در اين راستا مجموعه‌اي از وظايف مرتبط با آموزش را زير نظر خود قرار دهد. وظايفي چون:

ـ "گنجاندن واحد درسي (فرهنگ تقريب مذاهب اسلامي) در همه برنامه‌هاي مراحل آموزشي"[59]

ـ فراخواندن دانشكده‌ها و دانشگاههاي اسلامي به بهبود و توسعه برنامه‌هاي درسي و گشايش چشم‌اندازهاي معرفتي جديد به صورت گسترش توسعة مطالعات عالي اسلامي در چارچوب "تقريب".[60]

با دقت در اين دو پيشنهاد، مي‌توان نتيجه گرفت كه "ايسسكو" طي اين استراتژي كوشيده تا توجه دست‌اندركاران و تصميم گيرندگان عرصه‌هاي آموزش و پرورش را نسبت به اهميت در نظرگرفتن درس "فرهنگ تقريب مذاهب اسلامي" در مراحل مختلف آموزشي، جلب كند ولي ما تصور تربيتي دقيق و شكل گرفته‌اي كه چارچوب اين پيشنهاد را مشخص سازد نمي‌بينيم. مثلا به لحاظ پرورشي، منظور از واحد درسي "فرهنگ تقريب" چيست؟ آيا مادة درسي مستقلي است كه براي تدريس آن، نوع خاصي از مدرسان نياز است يا بايد به عنوان زيرشاخة درس‌هاي ديگري از جمله "تربيت اسلامي"، "عربي" يا "تاريخ" و ... در نظر گرفته شود؟ آيا در ميان مدرسان كسي قادر به تدريس اين ماده هست و آيا "كسي كه خود چيزي ندارد مي‌تواند آنرا بدهد"؟ آيا مدرّس يا دبير مربوطه، طي مراحل دانشگاهي‌اش، درس‌هاي "تقريبي" فراگرفته تا در ايفاي وظيفة محوله ياري‌اش كند؟ آيا مي‌توان براي سنين مختلف و مقاطع تحصيلي گوناگون، يك محتواي "تقريبي" را تدريس كرد؟ شالوده‌هاي ترتيبي و پداگوژيكي كه بايد در نظر گرفت، كدام است؟ آيا در

ميان كشورهاي اسلامي كشوري اقدام به پياده كردن پيشنهادي كه اينك حدود پنج سال از مطرح شدن آن سپري شده، كرده است؟ و آيا پياده كردن آن عملي است؟

پرسش‌هاي مربوط به اين پيشنهاد فراوانند و در اين عرصة فشرده تحليلي، نمي‌توان همة آنها را مطرح ساخت. خود سازمان "ايسسكو" به عنوان متولي مسايل آموزش در جهان اسلام بايد توجه بيشتري به اين مسايل و اقدام به پژوهش‌هاي ميداني در كشورهاي مختلف اسلامي مي‌كرد و پرسش‌نامه‌هايي را در ميان آموزش ديدگان و آموزش دهندگان و دست اندركاران اين امر پخش مي‌كرد تا ميزان امكان اجراي آنرا ارزيابي كند و دشواري‌هاي موجود در اين راه را لمس نمايد؛ ما نمي‌دانيم "استراتژي بهبود و توسعة تربيت در كشورهاي اسلامي"[61] تا چه حد اين جنبه "تقريبي" را لحاظ كرده است؟ و آيا "استراتژي توسعه و بهبود آموزش‌هاي دانشگاهي در جهان اسلام"[62] اين گزينة تربيتي را در اولويت‌هاي خود منظور كرده است؟

ما مجددا "استراتژي توسعه و بهبود آموزش‌هاي دانشگاهي در جهان اسلام" را از نظر گذرانديم ولي يادي از "استراتژي تقريب" و سخني دربارة آموزش "فرهنگ تقريب" در نهادهاي آموزش عالي در آن نيافتيم و جز سخن بسيار ساده و گذرايي دربارة اهميت گفتگوي اديان و تمدنها، چيزي در آن نديديم؛ اين امر ما را به ترديد در جدي بودن طرح "ايسسكو" در امر آموزش "فرهنگ تقريب" سوق مي‌دهد و اينكه آيا "فرهنگ تقريب"، ماده‌اي درسي است كه مي‌توان آنرا تدريس كرد يا رفتاري فرهنگي و ديدگاهي تمدني و درجه‌اي آگاهي است كه قاعدتا بايد در مراحل گوناگون زندگي انسان‌هاي مختلف در دوره‌هاي آموزش، تدريس، سخن گفتن، شنيدن، خواندن و تأليف و... همراه آنان باشد؛ "فرهنگ تقريب" يك كل غيرقابل تجزيه است و بسيار ستمكاري است اگر با "فرهنگ تقريب" به عنوان فرهنگ گفتگو، "تعدد" و "اختلاف"، اين گونه سطحي برخورد كنيم.

بطور اتفاقي، فرصتي دست داد تا در كلاس درس "فرهنگ تقريب" در "دانشگاه مذاهب اسلامي" در "تهران"[63] حضور يابم و با استاد مدرّس و نيز اساتيد ديگري كه مرتبط با موضوع بودند، گفتگويي انجام دهم؛ در پي اين گفتگوها، متوجه اين نكته شدم كه اين عرصه معرفتي ـ تربيتي، همچنان به لحاظ شالوده‌ها، خاستگاهها و محتويات تربيتي و برنامه‌هاي مربوطه و اهداف مورد نظر از تدريس و نيز ميزان همكاري دانشجو در شكل‌دهي به اين فرهنگ و پياده‌سازي آن در بعد گفتگو با ديگران، ابهام وجود دارد؛ در اين مورد مي‌توان پرسيد كه آيا تدريس "فرهنگ تقريب"، به معناي مقايسة مجموعه‌هاي فقهي و اصولي و تفسيري و حديثي مختلف با يكديگر و استخراج نقاط مشترك آنهاست؟ آيا تدريس اين ماده درسي "فرهنگ تقريب"، به معناي تاريخ‌نگاري جنبش‌هاي اصلاح ديني و بويژه جنبش "تقريب" است؟ آيا

"فرهنگ تقريب" به معناي پژوهش در اختلاف ميان مجموعه‌هاي متعدد اسلامي و بررسي امكانات كاستن از اين اختلاف‌ها است يا برعكس به معناي نگاه زيباشناختي به "اختلاف" و توجه به ظرافت "تعدد" و كارآمدي تنوّع در ديدگاهها و مواضع است؟ آيا به معناي همه اينهاست يا چيزهاي ديگري است كه از آن ياد نكرديم؟

در اين فرصت كوتاه تجزيه و تحليل، پاسخ به اين مسئله و ارايه تصوري از اين عرصة معرفتي، كار دشواري است و مستلزم كوشش‌هاي سترگ در چارچوب نهادهاي علمي تخصصي است و "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" (ايسسكو) به حكم وظايفي كه بر دوش آن گذارده شده مي‌تواند عهده‌دار اين امر گردد مشروط بر اينكه از كارشناسان چند تخصصه از جمله: متخصص در علوم تربيتي، مهندسي سازماني، علوم ارتباطات و اتصال، روانشناسي، علوم اجتماعي و علوم مرتبط با جريانات فكري و مطالعات مقايسه‌اي پديده‌هاي ديني و تمدني و كارشناسان حقوقي و حقوق بشر، زبان، ترجمه و غيره بهره‌گيري نمايد.

ما در چارچوب برنامه‌هاي استراتژيك مربوط به آموزش و كاركردهاي آن در هم پيوندهاي سازنده و متعادل بشري، نيازمند ژرفا بخشيدن به ديدگاهها و اجتناب از نتيجه‌گيري‌هاي شتاب‌زده و ارايه پروژه‌هاي راهبردي تنگ‌نظرانه هستيم؛ امروزه شمار بزرگي از پژوهشگران به اين خلاء استراتژيك در عرصة تعليم و تربيت پي برده‌اند، از جمله "كمال حسني بيومي" يكي از پژوهشگران عرصة "راهبردهاي آموزشي" در كتاب خود: «تحليل سياست‌هاي تربيتي و برنامه‌ريزي آموزشي: مفاهيم پيش درآمدها و موارد اجرايي»[64] به كسب مجموعه‌اي از مهارت‌ها و روش‌مندي‌ها از سوي انسان عرب با هر تخصصّي پرداخته تا او را در تحليل سياست‌هاي عمومي بطور كلي و سياست‌هاي تربيتي و برنامه‌ريزي‌هاي آموزشي بطور خاص، ياري رساند و مجموعه ابزارهايي در اختيارش گذارند تا بتواند عرصه‌هاي پرورشي را زير نظر داشته و برنامه‌هاي استراتژيك مناسبي براي آنها ارايه نمايد.

در پايان اين مبحث به اين نتيجه مي‌رسيم كه "فرهنگ تقريب" و "گفتگو با ديگران"، از نخستين مراحل زندگي افراد قابل كسب است و تجربه‌هاي اجتماعي و "شرايط آموزشي اجتماعي" كه از سر مي‌گذرانند، اين فرهنگ و ويژگي را صيقل مي‌بخشند و رشد مي‌دهند؛ بر اين پايه ما در تدوين راهبرد‌هاي آموزشي، ناگزير بايد بر توانايي‌هاي ذاتي "آموزنده" حساب كنيم و او در صورت پرورش يافتن بر انديشة انتقادي از او و تجزيه و تحليل‌هاي عقلاني و احترام به ديدگاههاي ديگران و عدم اعمال قيمومت و فروتني علمي، قادر به تشخيص نظرات و ديدگاههاي سره از ناسره مي‌باشد؛ بدين ترتيب، حتما بايد فن شنيدن و مديريت صحيح گفتمان و سخن و گفتگوي اجتماعي و نحوة تحليل گفتمان از هر نوعي و نيز درك ابعاد و زمينه‌ها و شناخت نقاط ضعف آنرا به آموزندگان و آموزش ديدگان به يكسان آموزش دهد.

* انتقال از تلقين به روبرويي: ما حتما بايد منظومه‌هاي آموزشي خود را از ديكته كردن سخنراني‌ها و القاي يكجانبه به دانش‌آموختگان، آزاد سازيم و در برابر، عرصه را براي دانش‌آموختگان همة رشته‌ها براي مبادلة نظر و نقد و شنيدن همة ديدگاهها و ارزيابي علمي و سازنده آنها، باز گذاريم.

* "فرهنگ تقريب" تنها ويژة علوم ديني نيست و اي بسا، پياده كردن آن در ساير رشته‌ها، كارآمدتر و ساده‌تر هم باشد؛ به نظر ما تقسيم بندي سنتي دروس و واحدهاي درسي به درس‌هاي اصلي و فرعي و حاشيه‌اي (مهاد و كهاد)، چندان پاسخگوي چالش‌هاي "فرهنگ تقريب" نيست؛ بر اين اساس حتما بايد توجه بيشتري به موارد حاشيه‌اي از جمله: موسيقي، تئاتر و هنرهاي تجسّمي به عمل آيد، در برخي مجموعه‌هاي آموزشي ـ پرورشي، واحدهاي درسي از قلم افتاده‌اي وجود دارد كه در برنامة "فرهنگ گفتگو و تعدد و گشودگي در برابر ديگران" مفيد هستند و يك دانشجو در كشور اسلامي معيني مي‌تواند با آثار هنري و تجسّمي يا قطعه‌هاي موسيقي يا هنرهاي ديگري متعلق به ملل اسلامي با زبانها و عادات مغاير با زبان و عادات خود و حتي مغاير با وابستگي‌هاي مذهبي و فكري خويش، آشنا شود و به رغم اين مغايرت‌ها، چنان احساس و ارتباط خوبي با آنها برقرار نمايد كه چه بسا در جنبه‌هاي ديني و فقهي ديگر، نتواند برقرار كند.

* درشكل‌دهي به "فرهنگ تقريب"، حضور عقل انتقادي، ضروري است و هيچ انديشة اسلامي بدون برخورداري از ابزارهاي تحليل عقلي و فراگيري انتقاد سازنده و تأليف [به معناي گردآوري و انسجام بخشي]، قادر به رشد و پيشرفت نيست ولي مشكل آنجاست كه برخي منظومه‌هاي تربيتي ـ اسلامي هنوز هم انديشه عقلاني ـ انتقادي را رد مي‌كنند و مانع از تدريس فلسفه و انديشه آزاد مي‌شوند و بر ساخت و بناي مغزهاي بي‌نوايي كه جز نقل و روايت و تعصب‌ها و تحجرهاي ناشي از آن چيزي در چنته ندارند، اصرار مي‌ورزند.

* انقلاب فناوري نوين در عرصه اطلاعات و ارتباطات و آموزش، پرسش‌هاي متعددي مطرح ساخته كه تدوين كنندگان برنامه‌هاي راهبردي آموزشي بايد به آنها توجه كنند، اين پرسش‌ها به ميزان بهره‌گيري از اين فناوري‌ها در ارتباطات سازنده فكري و فرهنگي و نيز در مبادلة نظر و همكاري و همياري ميان افراد يك دين و ملت، مربوط مي‌گردد. امروزه، ناظران تربيتي شاهد كم كاري‌ها و اهمال در اين جنبه‌ها و در بهترين حالات برخورد تكلف آميز و از سر تعارف با آن هستند.

2ـ برنامه‌هاي استراتژيك و پيش‌نيازهاي پژوهش‌هاي علمي

استراتژي "ايسسكو" آنجا كه اقدامات عملي ضروري براي اجراي "استراتژي تقريب" را برشمرده بر«تشويق همكاري‌هاي اسلامي و مبادلة مدرسان و پژوهشگران و مشاركت در سمت و سودهي به مطالعات علمي و پژوهشي»[65] انگشت گذارده است، كه خود منعكس كننده آگاهي به خطرات نبود چنين همكاري و پيامدهاي بستن درها در برابر پژوهشگران از جمله ضعف شديد [مباني علمي] پژوهش‌ها و عدم پاسخگويي آنها به چالش‌هاي فرهنگ اسلامي و پيش‌نيازهاي آن است. در چارچوب از ميان برداشتن موانع و رفع دشواري‌هاي مربوط به اختلاف‌هاي ميان مسلمانان، استراتژي ياد شده از جمله: «تشويق پژوهش‌هاي علمي و كوشش در تبديل آن به وضعي كه پاسخگوي نيازهاي جهان اسلام كنوني با َشد» پيشنهاد كرده است.[66] استراتژي سازمان "ايسسكو" به هنگام سخن از "عرصه‌هاي تقريب مذاهب اسلامي" بر اهميت پژوهش‌هاي علمي عميق‌تر و مفصل‌تر انگشت گذارده و مراكز پژوهشي و مطالعات تخصصي را در شمار: «مهمترين عرصه‌هاي تقريب برشمرده زيرا در آنجا تخصص‌هاي پژوهشي و اطلاعات مربوط به مكتب‌ها و مشرب‌هاي اسلامي مبادله مي‌شود و به شيوه‌اي علمي، صادقانه و مؤثر، به پيشگامان آن انتقال مي‌يابد.»[67] اين چنين برخوردي، از چند نظر بسيار مفيد است چه، از يك سو تأكيدي بر ضرورت مبادلة كارشناسي‌هاي پژوهشي است كه نكتة بسيار اساسي است زيرا ما هيچ گونه همكاري حقيقي ميان دانشگاههاي اسلامي نمي‌بينيم و يك پژوهشگر، اطلاعي از دستاوردهاي پژوهشي همان عرصه در ديگر دانشگاههاي عربي و اسلامي ندارد و اين امر به تكرار و هرز رفتن وقت و نيروها منجر مي‌شود.

و از آن مهمتر اين كه طبق باور ما، اكثريب پژوهشگران در جهان اسلام، از پژوهش‌هاي روشنگرانه و بنيادي كه اينجا و آنجا صورت مي‌گيرد، و معمولا زنده به گور هم مي‌شود، محروم مي‌مانند چه بسيار مباحثي كه پس از انتشار، با آنها آشنا شده و ديدگاههاي ما را دگرگون ساخته و مفاهيم ما را متحول گردانده و شيوه‌هاي ما را در تجزيه و تحليل مسايل، تعديل كرده است؛ در اينجا حتما بايد خطر نبود يك استراتژي علمي و قاطع در خصوص مبادله پژوهش‌ها و تعميم بهره برداري از آنها را خاطرنشان سازيم؛ اگر اين امر را به عرصه "تقريب مذاهب اسلامي" تعميم دهيم به چندين پژوهش دانشگاهي در سطح فوق ليسانس و دكتري و نيز در سطوح آكادميك ديگري برخورد خواهيم كرد كه به صورت علمي و قاطع و به دور از ديدگاههاي تنگ نظرانه‌ديني، در معرفي منظومه‌هاي اسلامي گوناگون مشاركت دارند. ما در تجربه دانشگاهي تونس ـ نه به لحاظ تعصب و احساسات [ناسيوناليستي] بلكه به دليل اطلاع دقيق و آشنايي با كيفيت برتر در طرح مسايل و پرداخت آنها ـ با بهترين نمونه‌ها در اين مورد روبروهستيم؛ در دانشگاههاي تونس و بويژه در دانشكده‌هاي ادبيات، چندين پژوهش در عرصة مطالعات تمدني و با تأكيد بر انديشة شيعي اثني‌عشري و زيدي و اسماعيلي[68] و اباضي[69] و در گرايش‌هاي مختلف انديشة اسلامي معاصر، ارايه شده است، همة اين پژوهش‌ها، جنبة علمي دارند و از هرگونه وابستگي‌هاي مذهبي آزادند. چه بسا آگاهي ساير پژوهشگران در دانشگاههاي عربي و اسلامي ديگر از اين پژوهش‌ها، بسيار مفيد

مي‌بود ولي نبود استراتژي پژوهشي روشن و همه جانبه‌اي در اين زمينه، مانع از تحقق اين امر شده است.

ما با مجموعه دشوارهاي پژوهشي روبرو هستيم كه هيچ همخواني با پيشنهادهاي ارايه شده در هر دو استراتژي و بويژه استراتژي "ايسسكو" ندارند. بر پژوهشگران عرصه "مطالعات اسلامي" بطور كلي و در عرصة "تقريب مذاهب اسلامي" بطور خاص، ساده نيست بر مواردي كمك كننده و اطلاعاتي در جهت تأييد نتايج بحث و پژوهش‌هاي خود، دست پيدا كنند، آنها براي ارتباط با دانشگاهها و هيأت‌هاي علمي و مراكز پژوهشي، با دشواري‌هايي روبرو مي‌شوند. ما در چارچوب تزهاي دكتري دربارة "تقريب" با مراكز علمي و نهادهاي مربوط به تقريب، مكاتبه‌ها كرديم ولي نامه نگاري‌هاي ما حتي اعلام وصول هم نشد! و از آن شگفت‌تر اينكه برخي نهادهاي جهاني مربوط به "تقريب" كه سمينارها و گردهمايي‌هايي نيز براي تدوين استراتژي‌هاي خود برگزار مي‌كنند، در سايت خود آدرس يا شماره تماس يا آدرس پستي براي ارتباط با خود هم قرار نمي‌دهند هرچند اگر هم باشد و تماسي گرفته شود، هيچ پاسخي شنيده نمي‌شود و همه درها بسته است.

ما دردمندانه و با توجه به تجربه‌اي كه آنرا از سر گذرانديم و ديگر پژوهشگران نيز در اين مسير همراهيمان كردند. سخن مي‌گوييم و از وضعي مي‌ناليم كه جز نوميدي و يأس و متوقف كردن پژوهش‌ها، حاصلي ندارد مگر اراده و پافشاري خود پژوهشگر كه بخواهد سرسختانه كار آغازكرده خود را به فرجام رساند. مشكل بحث‌ها و پژوهش‌هاي علمي در عرصه "تقريب " مشكل ارتباط و همكاري و مبادله تخصص و كارشناسي‌هاست و اين امر نيز آنقدر كه به كار و تلاش و كوشش و پيگيري مرتبط است با نظريه پرداري و دريف كردن فصل‌ها و بندها، سامان پذير نيست؛ حداقل بايد مؤسسات مربوطه پاسخ پژوهشگران را بدهند و ابزارهاي پژوهش را براي آنان فراهم كنند و فرصت ديدار با ديگر پژوهشگران براي استفاده متقابل از ديدگاههاي يكديگر را تأمين نمايند.

با توجه به پيوند پژوهش‌هاي علمي با دستاوردهاي انقلاب معاصر در عرصة فناوري اطلاعات و ارتباطات ما بر ضرورت بكارگيري و بهره گيري علمي از اين فناوري در راستاي ساده سازي پژوهش‌ها به لحاظ علمي و برقراري ارتباط و همكاري و همياري با ديگر پژوهشگران انگشت مي گذاريم؛ اين كار را مي‌توان طي گامهاي زير تحقق بخشيد:

* بكار گيري ابزارهاي ارتباطي كارآمدتري نسبت به آنچه اكنون بكار مي‌رود و فراهم آوردن پاسخ‌هاي مشخصي به نامه نگاري‌هاي پژوهشگران و اجتناب از دريافت پاسخ‌هاي كليشه‌اي و ماشيني كه پژوهشگر

صرف‌نظر از هر موضوعي كه در نامه اش مطرح ساخته است، با آن روبرو مي شود.

* فراهم آوردن بانك اطلاعات شامل [عناوين وچكيده‌اي درباره] دائرةالمعارف‌ها، تزها و رساله‌ها و مقالاتي كه منعكس كننده كوشش‌هاي مربوط به "تقريب" و ديگر عرصه‌هاي معرفتي مفيد همه دانشگاهها و مراكز پژوهشي باشد.

* گشايش فضاهاي مجازي براي گفتگوهاي سازنده و عاري از هر شائبه‌اي به منظور مبادله نظر و اطلاعات و كارشناسي‌ها.

* فراهم آوردن بحث‌هاي گروهي مشترك در عرصه‌هاي تخصصي.

* فراهم آوردن ابزارهاي انتشاراتي الكترونيك به منظور مقابله با دشواري هاي انتشارات چاپي (كاغذي).

برنامه ريزي براي ايجاد استراتژي مؤثر در عرصه بحث‌هاي آزاد علمي در عرصه مسايل "تقريب" مستلزم دقت، شهامت و واقع گرايي است زيرا، عدم دقت ما را گرفتار هرج و مرج مي‌سازد و بي شهامتي و بزدلي مارا به تعارف و زبان بازي مي‌كشاند و اجتناب از واقع‌گرايي، برنامه‌هاي استراتژيك به نوعي خيال پردازي و پندارباقي تبديل مي‌كند، بر اين اساس، مجموعه موارد زير را كه به نظر ما ضروري هستند و هيچكدام از دو استراتژي، توجهي به آنها نكرده‌اند، پيشنهاد مي‌كنيم:

* روش شناسي پژوهش‌ها: بحران پژوهش‌هاي علمي دانشگاهي، بحراني اساساً روش شناختي است، بدين معنا كه بحراني كيفي و نه كمّي است. شمار پژوهشگران در سطح جهان اسلام چنان بزرگ است كه نمي‌توان برشمرد و شمار رساله هاي دانشگاهي كه مورد بحث قرار گرفته يا در صدد مناقشه هستند، فراتر از هر تخميني است. حتي در برخي كشورها، شاهد كساني هستيم كه مدارك دانشگاهي مي‌فروشند و پژوهش‌ها را همچون كالاي ديگري مورد خريد و فروش قرار مي‌دهند، اين بدان معناست كه فراواني پژوهش‌ها به معناي كيفيت بالاي آنها نيست، ما شاهد پژوهش‌هاي بسيار سطحي و ساده‌اي هستيم كه هيچگونه همخواني با چالش‌ها و نيازهاي لحظه ندارند؛ بدين ترتيب، حتما بايد شيوه‌هاي رايج در پژوهش‌ها بويژه در عرصه مسايل اسلامي و علوم انساني را مورد بازخواني و تجديد نظر قرار داد؛ ما ناگزير بايد عميقاً و بطور

خيلي جدي به بهره‌گيري از شيوه‌هاي تازه‌اي در مطالعه پديده‌هاي ديني ومذهبي و عادات و سنت‌ها و تاريخ انديشه از جمله ابزارهاي تحليل گفتمان‌هاي مختلف و آيين‌هاي مطالعاتي مقايسه‌اي و مردم شناسي و جامعه شناسي ديني و روان شناسي اجتماعي و مهندسي فرهنگي و زبان شناسي واژگاني و موارد ديگري كه قادر به برشمردن همه آنها نيستيم، بياندیشيم و آنها را تحليل كنيم و فوايد و كاستي‌هاي آنها را برشماريم.

* انتشار پژوهش‌ها: بخش انتشار پژوهش‌هاي دانشگاهي از دشواريهاي متعددي در ارتباط با محدوديت امكانات و نبود استراتژي‌هاي روشن انتشاراتي رنج مي‌برد؛ براي كاستن از اين دشواريها مي توان از فضاهاي مجازي [شبكه جهاني اينترنت] و ابزارهاي مربوطه بهره گرفت.

* تحقيق در نسخه‌هاي خطي: حتماً بايد به اين مورد توجه شود زيرا قرائت آگاهانه و پخته ميراث كلاسيك مي تواند سهم بسزايي در "تقريب" فرهنگي مسلمانان ايفا نمايد.

* ترجمه: ما در مقاله‌اي كه به "بيست و يكمين كنفرانس بين المللي وحدت اسلامي" ارايه داديم[70] درباره اهميت ترجمه در "تقريب" سخت گفتيم؛ اينك نيز يك بار ديگر بويژه بر ترجمه تأليفات روشنگرانه و عقلاني نوشتاري به زبان‌هاي گوناگون ملل اسلامي، انگشت مي‌گذاريم .

در پايان اين مبحث و به عنوان نتيجه، بر اهميت مساله پژوهش‌هاي علمي و ارتباطي كه با دغدغه "تقريب" و برنامه‌هاي استراتژيك آن دارند، انگشت مي‌گذاريم و خاطر نشان مي‌سازيم كه بدون همكاري و مشاركت همه طرف‌ها، امكان ارايه ديدگاهها و راه‌حل‌هاي مؤثر وجود ندارد، علماي دين نيز نمي‌توانند به تنهايي وارد گود اين مسايل شوند، آنها حتماً بايد آكادميسين‌ها و متخصصان برنامه‌ريزي و كارشناسان مهندسي پژوهش ها و ديگران را نيز در اين كار مشاركت دهند؛ در ميان مسايل حل نشده‌اي كه به نوبه خود نيازمند مطالعه و تحليل است، ارتباط ميان پژوهش با رسانه‌هاست.

3ـ برنامه‌هاي راهبردي مربوط به رسانه‌ها: دشواري‌ها و چشم‌اندازها

در سال‌هاي اخير، اهميت رسانه‌ها در سمت و سودهي به افكار عمومي و تأثيري كه بر تودة مخاطب دارند، مورد تأكيد قرار گرفته است، اگر بگوييم رسانه‌ها، زير پاي علماي دين را خالي كرده و رهنمودهاي ديني و توزيع فتواهاي عجيب و غريب را از انحصار ايشان بيرون آورده و كساني را كه "مبلغان جديد" خوانده مي‌شوند، به گويندگاني كه برنامه‌ها را اداره مي‌كنند و شب‌نشيني‌ها و

جشن‌ها و مناسبت‌ها و برنامه‌هاي تفريحي ـ سرگرمي را مي‌چرخانند، تبديل كرده‌اند، سخن گزافي نگفته‌ايم؛ اينك رسانه‌ها و ابزارهاي رسانه‌اي تبديل به چهرة روزمرة زندگي شده كه افراد و گروهها، آنرا پيگيري و دنبال مي‌كنند. و همين خود ما را بر آن مي‌دارد كه از "جامعه‌شناسي ارتباطات و رسانه‌هاي گروهي"[71] به عنوان پيش درآمدي براي درك و فهم دردهاي مردم و چالش‌هاي مربوط به آن، ياد كنيم.

استراتژي "ايسسكو" در فصل چهارم خود كه مربوط به عرصه‌هاي "تقريب" است به رسانه‌ها و ارتباطات پرداخته و آنرا «از جنبه‌هاي بسيار مهم در همة عرصه‌هاي عمليات پياده‌سازي استراتژي "تقريب" و مراحل گوناگون آن، از مرحلة آگاهي و سازماندهي و برنامه‌ريزي گرفته تا مراحل اجرايي و پيگيري و ارزيابي»[72] بر شمرده است. اين اهميت ما را بر آن مي‌دارد كه از وضعيت رسانه‌اي گفتگوي "تقريبي" در برابر گسترش سريع رسانه‌هاي ديني "ضد تقريبي" كه همه تلاش خود را در جهت تحكيم حافظه‌هاي مذهبي و برانگيختن نعره‌هاي فرقه‌اي و تحجّر و ترور فكري و گسترش فرهنگ خرافات ساده لوحانه ... پرس و جو كنيم. جالب اينكه اين جنبه، هنوز هم توجه مؤسسات عهده‌دار "تقريب مذاهب اسلامي" را بخود جلب نكرده و سخني به گزاف نيست اگر بگوييم كه استراتژي رسانه‌اي آنها چنان ساده و محدود است كه بخش بزرگي از پژوهشگران كمترين آشنايي با اين مؤسسات و فعاليت‌هايي كه بعمل مي‌آورند، ندارند.

"محمدمهدي تسخيري" در مقاله ارايه شده خود به هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي، "محورهاي استراتژيك تقريب"[73] را به "فراخواني مطبوعات و راديوها و تلويزيونها و ديگر رسانه‌هاي گروهي به در پيش گرفتن شيوه‌هماهنگ و متناسب"[74] دعوت كرد؛ اصلاح وضع رسانه‌هاي موجود و رهنموني آن از سوي "عبدالقادر الادريسي" در مقالة خود با عنوان " الاعتدال و الوسطية و نبذ التطرف و الارهاب" (اعتدال و ميانه‌گرايي و نفي افراط‌گرايي و تروريسم) نيز مورد تأكيد قرار گرفته است؛ او بر ضرورت: «توجيه رسانه‌هاي گروهي»[75] انگشت گذارده است ولي مگر واقعا مي‌شود رسانه‌هاي گروهي را اينگونه توجيه و رهنموني كرد ؟ و آيا بهتر نيست دست اندر كاران به تأسيس كانال تلويزيوني ماهواره‌اي با ديدگاه پلوراليستي و "تقريبي" روشني بينديشند كه در آن عدالت علمي رعايت شود و قيمومت و انحصار حقيقت، منتفي گردد و همه انديشه‌ها و شعاير مذهبي بي هيچ تصنع و تكلف و تعارفي، در ان عرضه و مطرح شود ؟ واقعاً جاي بسي شگفتي است كه دهها كانال ماهواره‌اي در جهت تحكيم جهل و بيسوادي فرهنگي و اعمال خشونت‌هاي فكري و عقيدتي فعاليت دارند ولي حتي يك ماهواره كه نقد علمي و عقلاني و انديشه آزاد و پذيرش ديگران و قبول اختلاف و دفاع از آن را به مردم آموزش دهد، ديده نمي‌شود.

در پايان اين مقاله، نتيجه گيري مي‌كنيم كه برنامه‌هاي استراتژيك مطلوب در روند "تقريب" مذاهب

اسلامي، تنها زماني با موفقيت همراه خواهد بود كه از شهامت و جسارت و قاطعيت در طرح دشواري‌ها و كاستي‌ها برخوردار باشد و در جهت برطرف ساختن اين موانع و دشواري‌ها بكوشد، اين كار نمي‌تواند تنها در يك عرصه معرفتي صورت گيرد و به عرصه‌ها و گروههاي اجتماعي ديگر، كاري نداشته باشد و حتما بايد همة عرصه‌ها و فضاها را بي‌هيچ تبعيض يا تمييزي در برگيرد.

ما به برخي كاستي‌هاي تجربيات گذشته در طرح استراتژي مربوط به "تقريب" ـ البته نه در جهت كاستن از ارزش آنها ـ اشاره كرديم وكوشيديم با مهمترين استراتژي‌هاي مطرح شده در اين باره آشنا شويم و براي بهبود و رفع كاستي‌ها، آنها را با ديد علمي مورد انتقاد سازنده قرار دهيم تا از وضع موجود بدر آييم و به وضع مطلوبي دست يابيم كه در آن، دشواري‌ها و موانعي كه اي بسا مانع از "تقريب" و همكاري پيروان دين مي‌گردد، از ميان رفته باشد.

1ـ fr.yahoo@alii.benmbarak

[2] ـ "استراتيجيا التقريب بين المذاهب الاسلامية"، از انتشارات "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" ("ايسسكو")، الرباط ـ مغرب، 2004م.

[3] ـ "استراتيجيا التقريب بين المذاهب الاسلامية" (مجموعه مقالات)، "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي"، معاونت فرهنگي، تهران 2006م.

[4] ـ در سايت "ايسسكو" در شبكه اينترنت آمده كه اين "راهبرد" از سوي دهمين كنفرانس سران اسلامي منعقده در "بوتراجايا" (مالزي) در سال 2003م. مورد تصويب قرار گرفت ولي در ويرايش ديجيتالي اين سند، چيزي در اين باره بيان نشده و از دست اندركاران سازمان نيز پاسخي به پرسش‌هاي خود در اين مورد دريافت نكرديم.

[5] ـ اين استراتژي‌ها (راهبردها) از اين قرارند:

ـ "راهبرد بهبود و تحول در پرورش اسلامي در كشورهاي اسلامي" (1988م.)

ـ "راهبرد فرهنگي جهان اسلام" (1991م.)

ـ " راهبرد بهبود و تحول در علوم و فناوري در كشورهاي اسلامي" (1997م.)

ـ "راهبرد فعاليت‌هاي فرهنگي اسلامي در غرب" (2000م.)

ـ "راهبرد بهره گيري از مغزهاي مهاجر به غرب" (2002م.) اين سند به راهبرد ديگري با عنوان: "راهبرد مديريت منابع آبي در جهان اسلام" مصوبة دومين كنفرانس وزراي آموزش عالي و پژوهش‌هاي علمي كشورهاي اسلامي ـ كه در سال 2003م. در "طرابلس" برگزار شد ـ اشاره‌اي نكرده است.

[6] ـ شامل: فصل نخست: فقه اختلاف و كوشش‌هاي تقريب مذاهب فقهي.

فصل دوم: مفاهيم و منابع تقريب.

فصل سوم: تحول مذاهب اسلامي.

فصل چهارم: عرصه‌هاي تقريب.

فصل پنجم: اهداف تقريب.

فصل ششم: "راهبرد تقريب مذاهب اسلامي" راههاي اجراي راهبرد تقريب.

[7] ـ اين كنفرانس در فاصلة 15 تا 17 ربيع‌الاول سال 1426 هجري قمري (2005م.) در تهران برگزار شد و موضوع آن: [تدوين] "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي" بود.

[8] ـ شامل، فصل اول: مباحث مقدماتي در مفهوم "تقريب" و هدفهاي آن.

فصل دوم: بنيادهاي "تقريب".

فصل سوم: رسالت "مجمع التقريب" و چشم‌اندازهاي آن.

فصل چهارم: عرصه‌هاي "تقريب".

فصل پنجم: اصول، ارزش‌ها و سياست‌هاي "تقريب".

فصل ششم: عوامل "تقريب".

فصل هفتم: گزارش‌هايي پيرامون روند "تقريب مذاهب اسلامي" در سرتاسر جهان اسلام.

[9] ـ فعاليت‌هاي هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي، صفحة 519.

[10] ـ عنوان اين بحث: "ايده‌هايي دربارة استراتژي پيشنهادي تقريب و متن آن"، همان منبع، صفحات 185 تا 208.

[11] ـ همان منبع، صفحة 187.

[12] ـ نگاه كنيد به شماره 47، محرم و صفر 1426هـ.ق (2005م.) اين پرونده در فاصله صفحات 121 تا 202 اين شماره از مجله "رسالة التقريب" آمده است.

[13] ـ بويژه بايد از مقاله [آيت ا شيخ] "محمدعلي تسخيري" با عنوان: "ايده‌هايي دربارة استراتژي‌هاي پيشنهادي براي تقريب و متن آن" و مقالة [شيخ] محمدمهدي تسخيري با عنوان: "محورهاي استراتژي تقريب"، ياد كرد.

[14] ـ از قبيل مقالة "وهبه الزحيلي" با عنوان: "روند تقريب مذاهب اسلامي در سرزمين شام" و مقالة "عبدالعزيز بن عثمان التويجري": "التقريب: مفاهيمه و اهدافه" ....

[15] ـ "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي"، ("ايسسكو")، صفحه 37.

[16] ـ همان منبع، صفحه 37.

[17] ـ "جماعة التقريب" در سال 1946 ميلادي در "قاهره" [مصر] تأسيس شد و رياست آنرا "محمدعلي

علوبة باشا" (متوفي 1375ه.ق / 1956م.) بر عهده داشت و مجموعه‌اي از علما از جمله: "عبدالمجيد سليم" (متوفي 1374ه.ق / 1955م.) و "محمد مصطفي المراغي" (1364ه.ق / 1945م.) و "مصطفي عبدالرزاق" متوفي (1366ه.ق / 1946م.)، "محمود شلتوت" (متوفي 1383ه.ق / 1962م.) و "محمد المدني" (متوفي 1388ه.ق / 1968م.) و "علي الخفيف" (متوفي 1398ه.ق) (1891 ـ 1978م.) و "عبدالعزيز عيسي" متوفي (1415ه.ق / 1994م.) و "آيت ا آقا حسين بروجردي" و "محمدتقي الدين القمي" و "محمد [عبدالحسين] آل كاشف الغطاء" و [عبدالحسين] شرف الدين الموسوي" و "محمدجواد مغنية" و "صدرالدين شرف‌الدين" در آن حضور داشتند و "محمدتقي قمي" دبيركلي اين "جماعة" را بر عهده داشت ؛ "دارالتقريب" در سال 1979م. فعاليت‌هاي خود را متوقف كرد.

[18] ـ همان منبع، صفحات 24 تا 34.

[19] ـ " مقالات هجدهمين كنفرانس وحدت اسلامي"، صفحات: 55 تا 72.

[20] ـ همان منبع، صفحات: 93 تا 100.

[21] ـ «فكرة عن الاستراتيجيه الحقترحة للتقريب و نصها»، صفحات: 185 تا 208.

[22] ـ آيت ا تسخيري، همان منبع، صفحه 190.

[23] ـ اين كتاب در سال 2008م. از سوي معاونت فرهنگي "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" انتشار يافت.

[24] ـ "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" سري "پيشگامان تقريب" را منتشر ساخت و به شماري از شخصيت‌هاي تقريبي پرداخت.

[25] ـ "استراتژي تقريب مذاهب اسلامي"، "ايسسكو"، صفحة 25.

[26] ـ همان منبع، صفحه 25.

[27] ـ "استراتژي مجمع"، همان منبع، صفحات: 73 تا 92.

[28] ـ همان منبع، صفحه 73.

[29] ـ همان منبع، صفحه 74.

[30] ـ همان منبع، صفحه 74.

[31] ـ استراتژي "ايسسكو"، صفحه 13.

[32] ـ همان منبع، صفحه 15.

[33] ـ همان منبع، صفحه 21.

[34] ـ همان منبع، صفحه 37.

[35] ـ همان منبع، صفحه 38.

[36] ـ "هاني ادريس"، "المواسعة و المسامحة: اليتيان في تدبير الخلاف، من اجل استراتيجيا للتقريب بين المذاهب الاسلامية"، صفحه 24.

[37] ـ همان منبع، صفحه 36.

[38] ـ همان منبع، صفحات47 و 48.

[39] ـ "الزركشي، بدرالدين" (البرهان في علوم القرآن)، دارالمكتب العلمية، بيروت، لبنان 2001م.، تحقيق: "مصطفي عبدالقادر عطا" (از انتشارات: محمدعلي بيضون)، جلد اول، صفحه 30.

[40] ـ همان منبع، جلد اول، صفحه 36.

[41] ـ استراتژي ("مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي")، صفحات: 11 تا 34.

[42] ـ همان منبع، صفحات: 105 تا 112.

[43] ـ نگاه كنيد به كتاب: [آية ا..] "محمد علي تسخيري":"الحوار مع الذات و الاخر" (گفتگو با خود و ديگران) "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي "، معاونت فرهنگي، 2005 م.

[44] ـ "ايده‌هايي درباره استراتژي پيشنهادي تقريب و متن آن".

[45] ـ استاد دانشگاه تهران

[46] ـ مجله "رسالة‌التقريب"، شماره 51، رمضان و شوال 1426 هـ.ق.،2005 م.

[47] ـ مجله " رسالة التقريب"، شماره 44، رجب و شعبان 1425هـ.ق. 2004 م.

[48] ـ استراتژي "اسيسكو"، صفحه 110.

[49] ـ در اين چارچوب سخن سردبير مجلة "رسالة الاسلام"، "محمد محمد مدني" در شماره دوم اين مجله، زبان حال "جماعة التقريب" (قاهره) بشمار مي‌رود. سال اول، شماره دوم، آوريل 1949م.، جمادي‌الاخر 1368 هجري قمري، صفحات: 107 تا 110.

[50] ـ هجدهمين كنفرانس بين‌المللي وحدت اسلامي (بيانيه پاياني)، صفحه 518.

[51] ـ همان منبع، صفحه 519.

[52] ـ پژوهشگري از "مراكش".

[53] ـ همان منبع، صفحات: 35 تا 40.

[54] ـ همان منبع، صفحه 51.

[55] ـ همان منبع، صفحات: 279 تا 324.

[56] ـ همان منبع، صفحه 289.

[57] ـ استراتژي "ايسسكو"، صفحة 112.

[58] ـ همان منبع، صفحه 112.

[59] ـ همان منبع، صفحه 138.

[60] ـ همان منبع، صفحه 138.

[61] ـ سومين كنفرانس عمومي "سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ" كه در سال 1988م. در عمان برگزار شد، اين استراتژي را از تصويب گذراند و از سوي "ايسسكو" انتشار يافت.

[62] ـ سومين كنفرانس وزراي آموزش عالي و مطالعات علمي برگزار شده در سال 2006م. در "كويت" و نيز چهارمين كنفرانس عمومي اتحاديه دانشگاههاي جهان اسلام(منعقده در كويت در سال 2007م.) آنرا از تصويب گذراندند.

[63] ـ اين دانشگاه وابسته به "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" است.

[64] ـ "بيومي" (كمال حسني): "تحليل السياسات التربوية و تخطيط التعليم، المفاهيم و المداخل و التطبيقات" دارالفكر للنشر و التوزيع، 2009م.

[65] ـ استراتژي "ايسسكو"، صفحه 140.

[66] ـ همان منبع، صفحه 104.

[67] ـ همان منبع، صفحه 113.

[68] ـ از جمله به برخي پژوهش‌هايي كه در دانشكدة ادبيات "منوبة" (دانشگاه منوبة ـ تونس)، اشاره مي‌كنيم:

ـ "فتحي الخيري"، "الغيبة لدي الشيعة الاماميه" (غيبت نزد شيعه اماميه)، گواهي‌نامه تخصصي پژوهشي، 1990م.، استاد راهنما: "عبدالمجيد الشرفي".

ـ "منصف بن عبدالجليل"، "الغرق الهامشية في الاسلام" (فرقه‌هاي حاشيه‌اي در اسلام)، تز دكتراي دولتي 1997م.، استاد راهنما: "عبدالمجيد الشرفي".

ـ "عبيد خليفي"، "صورة علي بن ابي‌طالب في الخيال العربي الاسلامي" (چهرة علي بن ابي‌طالب در مخيله عربي ـ اسلامي)، گواهي نامه مطالعات اساسي، 2004م.، استاد راهنما: "منصف بن عبدالجليل".

ـ "جيهان عامر"، "بدء الوحي من خلال المصادر الشيعية الاثني عشرية" (آغاز وحي بر اساس منابع شيعه اثني عشري) "بحارالانوار مجلسي" (بطور نمونه)، رسالة فوق ليسانس 2005م.، استاد راهنما: "منصف بن عبدالجليل".

[69] ـ در دانشگاه تونس چندين تز مربوط به "مذهب اباضي" مورد بحث و مناقشه قرار گرفت كه اي بسا مهمترين آنها، تز "فرحات الجعبيري" با عنوان: "البعد الحضاري للعقيدة الاباضية" (بعد تمدني اعتقادات اباضي) است. همچنانكه در حال حاضر نيز مجموعه‌اي از پژوهشگران، باقي دربارة همين موضوع در دست تهيه دارند ؛ در "دانشگاه الزيتونة" نيز شمار بزرگي از رساله‌ها و تزهاي دانشگاهي در حال مناقشه است كه مهمترين آنها به اين شرح است:

ـ "الفكر الدعوي عندالاباضية" (انديشة دعوتگري نزد اباضي‌ها)، "عبدا الريامي"، 1997م. رسالة فوق ليسانس.

ـ "الرخص في الفقه الاباضي" (سهولت و سادگي در فقه اباضي)، "خلفان بن سنان الشعيلي"، 2001م.، رسالة فوق ليسانس.

ـ "اسس منهج التأويل في المدرسة الاباضية" (بنيادهاي آيين تأويل درمكتب اباضي)،"محمد بن يحيي الكندي"، 2002م.، رسالة فوق ليسانس.

ـ "مصادر الفقه الاباضي في القرنين الاول و التافي الهجري" (منابع فقه اباضي در قرن‌هاي اول و دوم هجري)، "صالح بن خلفان البراشدي"، 2004م.، رسالة فوق ليسانس.

ـ "الولاية و البراءة عند الاباضية، المفاهيم و الاثار" (تولي و تبري از نظر اباضي‌ها: مفاهيم و پيامدها)، "يحيي بن سالم الهاشلي"، 2005م.، رسالة فوق ليسانس.

ـ "علوم السنة عند الاباضية" (علوم سنت نزد اباضي‌ها)، "محمد بن يحيي الكندي"، 2006م.، تز دكنرا.

[70] ـ عنوان مقاله: "من خطاب التكفير الي ثقافة التقريب: بحث في الدلالات و المرجعيات و الصعوبات و الافاق" (از گفتمان تكفير تا فرهنگ "تقريب": بحثي در دلالت‌ها، منابع، دشواري‌ها و چشم‌اندازها) بود.

[71] ـ "سوسيولوجيا الاتصال و وسائل الاعلام" (جامعه شناسي ارتباطات و رسانه‌هاي گروهي) عنوان كتابي است از "اريك ميگريه" و "گروس پرس" 2009م. كه با ترجمة [به عربي] "موريس شربل" منتشر شده است.

[72] ـ استراتژي "تقريب" (ايسسكو)، صفحه 115.

[73] ـ استراتژي مجمع، صفحات: 279 تا 324.

[74] ـ همان منبع، صفحه 300.

[75] ـ همان منبع، صفحه 518.